
بسم الله الرحمن الرحیم

معنای جمهوری اسلامی

زیر نظر استاد محمدتقی فیاض بخش

به کوشش تحریریه موسسه جلوه نور علوی علیه‌السلام
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

معنای جمهوری اسلامی
زیر نظر استاد محمدتقی فیاض بخش
به کوشش: تحریریه موسسه جلوه نور علوی علیه‌السلام
ناشر: فیض فرزان
نوبت چاپ: اوّل، ۱۴۰۲
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹-۳۷-۵۷۹۶-۶۲۲-۹۷۸
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۷۹۷۴۷۵۰
برای اطلاع از دیگر محصولات موسسه، عدد ۱۰ را به سامانه پیامکی ۰۲۱۳۳۹۸۷۹۹۰ پیامک کنید.

جلوه نور علوی
موسسه فرهنگی هنری جلوه نور علوی

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۸۷۹۹۰
سایت: www.jelveh.org
کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مؤسسه جلوه نور علوی علیه‌السلام است.

فهرست

سخن ناشر ۷

مقدمه ۱۱

یوم‌الله در قرآن ۱۹

هدف خلقت؛ سیر الی الله ۲۵

هدایت امام علیه‌السلام ؛ ضروری تحقق هدف خلقت ۳۲

سیاسی بودن؛ جزء لاینفک هدایت‌گری مقام ولایت ۳۵

ملأ قوم و نقش سیاسی و اجتماعی ایشان ۳۶

امر امامت و ولایت؛ نقطه کانونی کار سیاسی اولیای الهی علیهم‌السلام ۴۰

معنای بلند ولایت در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام ۴۹

انقلاب اسلامی؛ امتداد هدایت‌گری ائمه هدی علیهم‌السلام ۵۷

اولاً: نهضت اسلامی؛ شأنی از سیر توحیدی شخص امام خمینی رحمه‌الله ۵۸

ثانیاً: انقلاب اسلامی؛ نهضتی در امتداد امر هدایت ائمه هدی علیهم‌السلام ۶۱

انقلاب اسلامی و جامعه پردازی توحیدی ۶۴

امام؛ کانون و نمودار حرکت امت در مدارج توحیدی ۷۱

حزب‌الله و تشکیلات توحیدی امام ۷۲

روایت انقلاب اسلامی به مثابه سلوک جامعه ۷۵

هدف انقلاب؛ والاترین هدف ۷۹

مجاهدان انقلاب؛ برترین مجاهدان ۷۹

انقلاب از عمق جان ۸۰

صدور انقلاب؛ هدایت توحیدی ۸۲

لوازم حرکت انقلاب اسلامی به سوی اهداف توحیدی خویش ۸۳

صبر و استقامت ۸۳
عزم و اراده ۸۴
مراقبه دائمی..... ۸۵
امیدواری به خداوند ۸۸
دشمن‌شناسی ۸۹
بصیرت و عمیق‌نگری دینی..... ۹۱
سخن پایانی: سطحی نگری و بسنده نمودن به ظواهر، تهدید اساسی انقلابی گری ۹۲
سطحی‌نگری در ولایت‌مداری ۹۶
منابع و مآخذ..... ۱۰۲

سخن ناشر

خدای بزرگ را شاکریم که ما را در زمانه‌ای قرار داد که توفیق درک نعمت نظامی الهی و حکومتی اسلامی نصیبمان شود. اگر توفیق مصاحبت با رسول اکرمﷺ یا ائمه هدی را پیدا نکردیم، ولی امکان درک یکی از برجسته‌ترین شاگردان مکتبش، عالمی ربانی و معلمی روحانی، حضرت امام خمینی رحمه‌الله و اصحاب و یاران گرانقدرش، به‌ویژه شهدای والامقام انقلاب اسلامی را پیدا کردیم.

آری؛ جمهوری اسلامی نعمتی است که باید قدردان و شکرگذار آن بود و اگر در پاسداشت این نعمت کوتاهی کنیم، مؤاخذه‌ای سخت در پیشگاه الهی در انتظارمان خواهد بود؛ که هرچه نعمت ارجمندتر و گران‌سنگ‌تر، حساسیت الهی نسبت به آن بیشتر است: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾[1]. ذیل این آیه شریفه از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که برای

---

۱. «سپس در آن روز (همه شما) از نعمت‌هایی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد!» (تکاثر، ۸).

خداوند کریم قبیح است که از اِنعامی که به خلایقش نموده سؤال کند؛ آنچه مردمان در روز قیامت درباره‌اش بازخواست می‌شوند، نه این نعمت‌های مادی دنیا، بلکه مهم‌ترین و برجسته‌ترین نعمت پروردگار یعنی همانا نعمت «هدایت» و «ولایت» است[۱]. در پرتو این نعمت است که سایر نعمت‌ها معنا پیدا می‌کنند و نعمت می‌شوند؛ که در غیر این صورت نقمت خواهند بود. اگر کسی حق این نعمت را ادا کند، درباره سایر نعمت‌ها از او سؤال نمی‌شود، اما اگر نعمت ولایت الهی را کفران کرده باشد، وای بر احوال او که برای ریز و درشت دیگر نعمت‌ها باید جواب پس دهد: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾[۲].

اگر نظام جمهوری اسلامی، نعمتی است در راستای نعمت هدایت و ولایت ائمه هدی علیهم‌السلام، پس جنس مواجهه ما با آن باید همانند مواجهه با نعمت ولایت باشد. بنا بر روایات، معیار ارزش‌گذاری انسان‌ها میزان معرفت و درایتی است که نسبت به مقام ولایت دارند[۳]. پس باید به کنه و معنا و حقیقت انقلاب شناختی عمیق و دقیق پیدا کرد. ملاک توفیق جوانان مؤمن و حزب‌اللهی در پیشبرد

---

۱. تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة علیهم‌السلام، ص۸۱۷.

۲. «آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!» (صافات، ۲۴).

۳. «الامام الباقر علیه‌السلام: يَا بُنَيَّ اعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَمَعْرِفَتِهِمْ... إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابٍ لِعَلِيٍّ فَوَجَدْتُ فِي الْكِتَابِ أَنَّ قِيمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ» (معاني الاخبار(للصدوق)، ص۱و۲).

آرمان‌های انقلاب، بسته به میزان معرفتی است که نسبت بدان پیدا می‌کنند. ایشان باید تحلیلی دقیق نسبت به ماهیت انقلاب پیدا کنند تا از یک سو مرتبه قداست و طهارت این موج عظیم برایشان روشن شود و به درستی از این امانت الهی پاسداری کنند و به نسل‌های بعد بسپارند و قدر و قیمت نعمتی را که در فضای آن تنفس می‌کنند و از برکات گوناگون آن بهره‌مندند بدانند و شکر آن را به‌خوبی به‌جا آورند؛ و از سوی دیگر، با شناخت دقیق ماهیت انقلاب، مسیر جریان حرکت و هدف والای آن را بشناسند؛ تا مبادا در اثر کج‌فهمی‌ها و تحلیل‌های نادرست، به بیراهه رود. باید بدانند که هرگز چنین موج عظیمی که همه توده‌های مستضعف عالم را به جنب و جوش درآورده، قابل قیاس با هیچ‌یک از انقلاب‌های مادی ملت‌های دیگر در طول تاریخ نیست و تنها باید آن را در پرتو تعالیم وحی و در نسبت با نهضت‌های انبیای الهی علیهم‌السلام و اهداف توحیدی آنان سنجید و درک نمود. باید بدانند که رمز ماندگاری هر نهضت به بلندای هدفی است که پویندگان آن در پی بنیانگذاران دنبال می‌کنند؛ اگر هدف امری مادی و پست باشد -ولو آب و رنگ انقلابی و احساسی به آن زده شود- دیر یا زود در لابلای گرفتاری‌هایی که طبیعی هر نهضتی است هضم می‌شود و جز تفاله‌ای بی‌ارزش از آن باقی نخواهد ماند؛ چنانکه در انقلاب اکتبر روسیه تزاری و مائوئیسم

چینی شاهد بودیم و امام امت نیز قبل از فروپاشی شوروی در نامه تاریخی خود بدان اشاره فرمود.

مؤسسه فرهنگی هنری جلوه نور علوی، اهتمام خود را تبیین و ترویج مکتب تربیتی و سلوکی امام خمینی﵀ و علامه طباطبایی﵀ قرار داده است. ما برآنیم که این مکتب نه‌فقط به تربیت فردی اهتمام دارد، بلکه مبانی اجتماعی آن می‌تواند به‌خوبی پایه‌های نهضتی را که امام امت﵀ بنا نمود از بعد سلوک جمعی تبیین نماید و ماهیت انقلاب و اهداف آن را بر اساس اصول متقن برهانی و قرآنی برای نسل‌های آینده روشن کند.

آنچه پیش رو است تلاشی در این راستا است که به اختصار انقلاب اسلامی را از ابعاد سلوکی مورد واکاوی قرار داده و به تبیین ماهیت و هدفی که امام امت و رهبر معظم انقلاب به دنبال آن بوده و هستند پرداخته است. این اولین گام در مسیری طولانی است که باید پیموده شود. درباره نسبت سلوک با انقلاب اسلامی و وظایف و نقش سالک نسبت به جامعه و نظام اسلامی حرف‌های بسیاری وجود دارد که هنوز گفته نشده. امیدواریم اهل فکر و دغدغه‌مندان ما را در این راه یاری داده از نظرات و انتقادات دلسوزانه خود بهره‌مند سازند.

مؤسسه جلوه نور علوی
دهه فجر ۱۴۰۲

مقدمه

انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ایران با سایر رخدادهای کوچک و بزرگ و دستگاه‌های سیاسی متنوع در تاریخ معاصر جهان وجوه اشتراک و افتراق مختلفی دارد. این وجوه زمینه شناخت این رخداد عظیم اسلامی و این نظام اسلامی سیاسی را فراهم می‌آورد. زمینه‌ای که در طول دهه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ماده پژوهشی مورد نیاز بسیاری از محققان داخلی و بین‌المللی را مهیا کرده و تا به امروز دیدگاه‌ها و نظریه‌های متنوعی درباره ابعاد مختلف آن رخداد عظیم و نظام سیاسی برآمده از آن مطرح گردیده است.

این دیدگاه‌ها و نظریه‌ها علی‌الاصول می‌بایست متکفل تبیین حقیقت و گوهر آن انقلاب و این نظام سیاسی باشند؛ کما این‌که بسیاری از آن‌ها مدعی همین مهم‌اند. در عین حال در میان این دیدگاه‌ها اختلاف نظرهایی اساسی وجود دارد که البته مقتضی طبیعت عمیق و پیچیده انقلاب و نظام اسلامی است و تضارب میان آن‌ها -چنان‌چه به

درستی انجام شود- می‌تواند بسیاری از موانع را از سر راه درک حقیقت راستین نهضت امام خمینی﵀ بردارد. به عنوان مثال، برخی بر جنبه مردمی و مردم‌سالارانه انقلاب و نظام اسلامی اصرار دارند و برخی دیگر بر جنبه ساختاری- قانونی و در رأس آن ولایت مطلقه فقیه تأکید می‌ورزند. همین دوگانه جاافتاده را می‌توان مقدمه طرح دغدغه‌ای که منجر به نگارش این متن شده است قرار داد، هرچند یک مثال از میان بسیار است. در مجادلات مرتبط با دوگانه مذکور -که تقریباً چارچوب گفتارها و نزاع‌های سیاسی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا به امروز را مشخص می‌کند- کدام طرف از عهده تبیین حقیقت اصلی انقلاب و نظام برمی‌آید؟ آیا حقیقت انقلاب و نظام اسلامی، پیوند آحاد و توده‌های مردم با یکدیگر و تبدیل شدن انقلاب و استقرار نظام سیاسی جدید به مطالبه عمومی بوده است؟ یا حقیقت آن نفی سلطه قدرت‌های استکباری و معماری ساختاری- قانونی نظام جمهوری اسلامی ایران است؟

واضح است که هیچکدام از این‌ها ماهیتاً این ظرفیت را ندارند که بتوانند مبیّن حقیقت انقلاب و نظام اسلامی باشند؛ بلکه چه‌بسا بتوان مدعی شد غلبه این دست مباحث بر محیط‌های فکری، متأثر از اندیشه‌های مادی رقم خورده است. این انقلاب و نظام، اگر -همچنان‌که در بیان رهبر عظیم‌الشأن آن مطرح می‌شود- اسلامی و

الهی است، نه وجهه مردمی و نه ظواهر ساختاری و رسمی نظام، این ظرفیت را ندارند که بتوانند ماهیت حقیقی آن را آشکار کنند. این برداشت درست مانند این است که حقیقت نهضت اسلامی پیامبر اعظم ﷺ را به این سبب اسلامی بدانیم که مردمانی از شبه‌جزیره به اسلامِ عرضه شده او معتقد شدند و در محیط فرهنگی پیش آمده پس از نبی مکرم ﷺ در میان اقوام شبه‌جزیره و همسایگان آن، اعتقاداتی را محفوظ داشتند! یا این‌که عمل به ظواهر احکام اسلامی درباره ربا و صلوة و صوم و نکاح و جهاد را معادل با حقیقت اسلام بدانیم! به بیانی دیگر، حقیقت اسلام را به برخوردار شدن جوامع از اموری این‌جهانی نظیر مناسک فرهنگی، رفاه اقتصادی، امنیت اجتماعی، شوکت سیاسی یا قدرت بین‌المللی تقلیل دهیم.

اما اگر نه ساحت عمومی و مردمی و نه ساحت ساختاری و قانونی و نه هیچ امر این‌جهانی و ظاهری دیگری می‌تواند کاشف حقیقت انقلاب و نظام اسلامی باشد، پس حقیقت آن را باید از چه طریق بیابیم؟ باید توجه داشت که این مسأله بسیار خطیر است و باید نسبت به آن نهایت حساسیت را به خرج داد. عدم درک و تبیین صحیح حقیقت نهضت امام خمینی ﷺ منجر به ناتوانی در شکر و پاسداشت دهه‌ها -بلکه قریب به یک قرن- مجاهدت و ایثار علما و مردم می‌شود و خطر انحراف نهضت، انقلاب

و نظام را از مسیر راستینش جدی می‌کند. انحرافی که نهضت همه انبیا و اولیای الهی، از جمله نهضت نبی مکرم اسلام ﷺ را نیز تهدید می‌کرده و تحریف ادیان در طول تاریخ را باعث گردیده است. علامه طباطبایی ﷺ در بیانی متناسب با همین دغدغه می‌فرماید:

«تعمق در وضعیتی که اسلام بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله داشت، یك وضعی را که کاملاً مشابه و قرین وضع روحانیت مسیحی و کلیسای نیرومند آن می باشد، به ما نشان می‌دهد و در میان صحابه، همان آثار و علائمی مشاهده می‌شود که در روزهای نخستین ظهور کلیسا در روحانیت مسیحی مشاهده می‌شد. [...] وضعی مشابه وضع کلیسای بعد از مسیح، که در یادداشت‌های گذشته «حلول الوهیّت در کلیسا» نامیده شده است و معنای حکومت علی الاطلاق و فرمان‌روایی بی‌قید و شرط را می‌دهد و کلیسا را به دین و دنیای مردم تسلط می‌بخشد، «دیکتاتوری به تمام معنا» در عالم اسلام نیز در نخستین روزهای پس از رحلت نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا در کرسی «خلافت» و پس از آن در جمعیت صحابه، ظهور کرد. [...] به این ترتیب حیات معنوی اسلام از مقام عالی و موقعیت واقعی خود تنزل نموده وارد مرحله اجتماع شد و در حصار ماده محصور گردید (به اصطلاح مصاحب دانشمند ما آقای «پرفسور کربن» الوهیت در اجتماع اسلامی یا در کرسی خلافت و حاشیه آن حلول نمود!). این پیش آمد، اثر قهری (جبری) مداخله اجتهاد

در احکام الهی بود و ناگزیر به دنبال آن می‌آمد و ربطی به علم و جهل مسببین! پایه‌گذاران اوّلی و طرفداران خلافت انتخابی نداشت و حقاً نیز باید گفت: بسیاری از مردم آن روز و بلکه در اعصار بعدی، به نحوی که شاید و باید ماهیت آن را نمی‌دانستند و به عواقب شوم آن پی نبرده بودند.

چنان که می‌بینیم مخالفین خلافت انتخابی، که همان روز اول، به عنوان اعتراض از اکثریت جدا شده به نام «شیعه» شهرت یافتند، در آغاز امر بیش از چند تن نبودند، ولی در اواخر ایام خلافت، جمعیت قابل توجهی را تشکیل داده بودند.»[1]

بنابراین موجودیت شیعه از آغاز با «حیات معنوی اسلام» پیوندی اساسی دارد و همین مهم یکی از منابع اصلی اقتدار انقلاب و نظام اسلامی ما، بلکه مهم‌ترین آن‌ها است. علامه طباطبایی رحمه‌الله در وصف وضع حکومتی پس از نبی مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و در ادامه همان نقل قول قبل می‌گوید:

«این طریقه، طریقه اسلامی غیرقابل تغییر زمان نبی‌اکرم نبود، بلکه طریقه‌ای بود تقریباً و تا اندازه‌ای نزدیک به طریقه دموکراسی (و در عین حال طریقه دموکراسی کامل نیست، زیرا به اصول مسلمه دموکراسی نیز چنان که مخفی نیست، قابل تطبیق نمی‌باشد) و از همین جهت است که اختلال‌هایی که منافی با استقامت و یک نواختی یک سنّت اجتماعی پای برجا است بر آن مشاهده می‌شود؛ چنان‌که می‌بینیم چهار

---

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص۶۷

خلیفه نخستین با چهار شکل مختلف روی کار آمدند، و هم چنین دو خلیفه اول تقریباً یک سیرت مخصوص و خلیفه سوم و چهارم هر کدام یك سیرت مخصوص به خود داشتند و هم چنین «معاویه» به خلافت اسلامی از راه دیگری غیر از طرق «خلفاء راشدین» تسلط یافت و پس از خود خلافت را بر پایه وراثت استوار ساخته و سپس به طور آشکار آن را به یك سلطنت استبدادی تبدیل کرد.

و نیز از همین جهت است که این حکومت اسلامی نوبنیاد، هم‌شکل امپراتوری‌های دیگر همزمان خود، مانند امپراتوری روم و ایران شد. [...] در اثر همین زیاده‌روی، بقیه مقاصد عالیه اسلام مربوط به تربیت و تکمیل و تهذیب مردم، تحت‌الشعاع قرار گرفت. البته نمی‌شود تردید داشت که یکی از دستورات مهم اسلام، مسئله «جهاد» است که وسیله مبارزه با شرك و در راه توسعه شعار توحید می‌باشد، ولی بدیهی است که روش اسلام «روش اسکندری» و «چنگیزی» نیست، اگر اسلام نسبت به مسلمین دستور «جهانگیری» داده، به همراه آن دستور «جهان‌داری» نیز داده است و از واضحات آیات کریمه قرآنی است که منظور اسلام از توسعه منطقه نفوذ، احیای کلمه حق و بسط عدل اجتماعی و تربیت معنوی مردم است نه تأسیس و تشکیل یك امپراتوری قیصری و کسرایی [...].[1]

از سنت اسکندرها و چنگیزها تبعیت نکردن و نسبت به احیای کلمه حق و تربیت معنوی اهتمام داشتن، در شرایط

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص۷۴

عصر ما معنای محصّلی دارد که می‌توان و باید آن را در بیانات رهبر معظم انقلاب جست‌وجو نمود. از جمله ایشان می‌فرماید:

«ما اگر چنانچه دنبال اقامه حکم الهی و دین الهی نباشیم، چرا اینجا هستیم؟! چرا بنده اینجا باشم؟! خب همانهایی که بودند -یا آنها یا امثال آنها- بیایند اداره کنند حکومت را. ما هستیم برای اینکه می‌خواهیم دین خدا را تحکیم کنیم؛ حاکمیّت دین خدا باید تحقّق پیدا کند؛ ما دنبال این هستیم؛ این است که اگر چنانچه کسی در راهش کشته شد، شهید در راه خدا است؛ این است که مردم ما جوان‌هایشان را این جور سخاوتمندانه دادند و هنوز هم دارند می‌دهند؛ والّا اگر این نبود، خب رونق اقتصادی را دیگران و دیگران [انجام می‌دهند]؛ چرا بنده آخوند یا روحانی بیایم مشغول این کارها بشوم؟ می‌روم دنبال درس و بحث خودم؛ خب دیگران این کارها را می‌توانند بکنند و انجام می‌دهند؛ در دنیا هم دارند انجام می‌دهند. اگر بحث دین خدا و تحکیم دین خدا و حاکمیّت الهی نباشد، بودن من و شما در اینجا اصلاً ضرورتی ندارد. پس این است: تحکیم اسلام.»[1]

مسلم است که منظور از توسعه و تحکیم اسلام، بسنده نمودن به اجرای احکام ظاهری اسلام نیست و تاریخ اسلام نیز گواه است که در مواقعی خلفا و حکام جور اهتمام جدی به ترویج و تبلیغ احکام و مناسک ظاهری اسلام داشتند

۱. بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۵/۰۳/۰۶.

و آن را پرده باطن چنگیزی و اسکندری خویش ساختند و انحرافات رنج‌آوری را بر جامعه اسلامی تحمیل نمودند.

در مقابل، اخلاص و معنویت ناب حاضر در «یوم‌الله»های انقلاب و نظام اسلامی در سال‌های پس از آغاز نهضت امام خمینی ﷺ، که گوهر ناب عصر ما و میراث اصلی اهل بیت عصمت ﷺ است، نه‌فقط نزد مؤمنان و مسلمانان، بلکه برای متفکران معاصر غیرمسلمان نیز مشهود است[۱]. نورانیت حاضر در صحنه‌های مختلف پیش و هنگامه پیروزی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس برای نسل‌هایی که آن ایام را درک کردند فراموش ناشدنی است. در سال‌های اخیر، نسل جدید هم آن حرارت معنوی را در حادثه شهادت حاج قاسم سلیمانی و انقلابی که در قلوب مؤمنین ایجاد کرد لمس نمود. این ایام‌الله جلوه‌ای از آن عظمت و قدرت معنوی است که تبیین حقیقت انقلاب و نظام اسلامی در گرو تبیین و فهم آن است؛ روزها و روزگارانی که دست هدایت الله تبارک و تعالی در آن برای آحاد مؤمنین مشهود است.

امام امت ﷺ از همان آغاز حرکت نهضت، متوجه

۱. به عنوان یک نمونه می‌توان به مقالاتی که فوکو، فیلسوف مشهور فرانسوی قرن بیستم، درباره مشاهدات مستقیم خود از انقلاب اسلامی نگاشته است ارجاع داد. ارجاع به فوکو در این متن، نه از این باب است که مدعای مورد نظر درباره حقیقت معنوی انقلاب اسلامی تأیید گردد؛ بلکه اشاره به یادداشت‌های او به این سبب است که بیان داریم حتی متفکری کاملاً مادی‌گرا و مدرن نیز در مواجهه مستقیم‌اش با حوادث تاریخ‌ساز انقلاب اسلامی، رایحه معنوی و الهی آن را استشمام می‌نموده است.

خطر انحراف انقلاب با تحلیل‌های نادرست بود و لذا پیوسته تلاش می‌کرد در تحلیل وقایع انقلاب اصطلاحات دینی و قرآنی را به‌کار ببرد و از واژه‌های غربی و غیردینی به‌شدت پرهیز می‌کرد؛ تا امت بداند که مسیر انقلاب، مسیر نهضت‌های انبیای الهی علیهم‌السلام در طول تاریخ است. امام ۲۲ بهمن ۵۷ را یوم‌الله نامیدند. ظرافت به‌کار بردن چنین اصطلاح قرآنی از بزرگمردی که اشراف بر قرآن و بیانات اهل بیت علیهم‌السلام داشت، بار معنایی عمیقی بر انقلاب حمل می‌کند؛ چنانکه مقام معظم رهبری نیز برخی ایام سرنوشت‌ساز در تاریخ انقلاب، همچون شهادت سردار سلیمانی را چنین نامیدند.

یوم‌الله در قرآن

خداوند در آیات آغازین سوره مبارکه انبیاء اشاره به ماهیت نهضت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله و نزول قرآن می‌نماید و اینکه هدف اصلی از ارسال رسل و انزال کتب آسمانی، اخراج امت‌ها از ظلمت‌های گوناگون خودپرستی و هوامداری و باز کردن غل و زنجیرهایی است که شیاطین جنی و انسی به‌وسیله آن‌دو بر گردن انسان‌ها آویخته‌اند. مسیر این حرکت با برانگیختن فطرت توحیدی انسان‌ها به‌سوی توحید از طریق صراط مستقیم ولایت است؛ راهی که سراسر به نور خداوند مقتدر آمیخته است؛ خداوندی که عزت بی‌نهایت او سطوت قدرت‌های غیرالهی را -که سد راه توحیدند- با

همه زرق و برق دروغین‌شان در هم می‌شکند و راه فلاح و رستگاری را به امت‌ها ارائه می‌دهد.

خداوند سپس علامت بارز حزب شیطان را دنیاپرستی بیان می‌دارد. ایشان برای صدّ سبیل‌الله ابتدا با جنگ و خون‌ریزی به میدان می‌آیند و در صورت ناکامی در گام اول، با تشکیل حزب نفاق در درون امت اسلام، ایجاد تردید و کج‌فهمی در ماهیت انقلاب‌های الهی می‌کنند و درباره اهداف انقلاب آدرس غلط می‌دهند: ﴿الَّذينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَياةَ الدُّنْيا عَلَى الْآخِرَةِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبيلِ اللهِ وَ يَبْغُونَها عِوَجاً أُولٰئِكَ في ضَلالٍ بَعيدٍ﴾[1].

در چنین سیاقی است که خداوند از نهضت موسوی در مبارزه با یکی از قدرتمندترین طواغیت تاریخ نام می‌برد که نزدیک به یک قرن بنی‌اسرائیل را به بردگی گرفت و ظلم فراوان بر آنان نمود. حضرت موسی علیه‌السلام با همین اکسیر فطری، نهضت الهی خویش را به پیش برد و با برانگیختن فطرت‌های خفته انسان‌ها توانست بر فرعونیان پیروز شود و بنی‌اسرائیل را از چنگال چنان امپراطوری قدرتمندی نجات دهد: ﴿وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاءُ إِنَّ في ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ﴾[2].

---

۱. «همان‌ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند، و (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند، و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند، آنها در گمراهی دوری هستند!» (إبراهیم، ۳).

۲. «و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود تأیید می‌کند. در این عبرتی است برای بینایان!» (آل عمران، ۱۳).

راز و رمز پیروزی بنی‌اسرائیل، به‌یادداشتن ایام‌الله است؛ شکست آنان در برهه‌های بعد نیز به‌خاطر فراموشی همین امر مقدس است؛ ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللَّهِ إِنَّ في ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ﴾[1].

البته که هرچند همه ایام به خداوند تعلق دارد، اما برخی چنان شکوهمندند که در میان ایام تعلق خاص به توحید پیدا می‌کنند؛ چنانکه در بیت‌الله و یدالله و روح‌الله چنین است.

در بیانات اهل بیت علیهم‌السلام یوم‌الله بر روز قیام قائم آل محمد علیهم‌السلام و نیز روز قیامت و همچنین لحظه ارتحال انسان به عالم برزخ تطبیق داده شده؛ اما مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌الله در ذیل آیه فوق‌الذکر، با تنقیح مناط از این موارد می‌فرماید که یوم‌الله روزی است که کلمه توحید بروز بیشتری دارد و قدرت و سطوت و عزت الهی در عالم نمایان می‌شود و قدرت‌های طاغوتی را از بین می‌برد؛ چنانکه با ظهور امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و یا قیامت و مرگ این امر محقق می‌گردد. همچنین مراد از ایام‌الله روزگاری است که نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار به برکت استقرار ولایت

---

۱. «ما موسی را با آیات خود فرستادیم؛ (و دستور دادیم:) قومت را از ظلمات به نور بیرون آر! و «ایّام الله» را به آنان یاد آور! در این نشانه‌هایی است برای هر صبرکننده شکرگزار!» (ابراهیم، ۵).

الهی بر امت جاری می‌گردد. بنابراین اگر امام امت روز ۲۲ بهمن ۵۷ را یوم‌الله امت اسلام بیان فرمود، اشاره به این نکات دقیق دارد که انقلاب اسلامی ایران ماهیتاً نهضتی توحیدی در طول نهضت‌های انبیاء الهی علیهم‌السلام است، که روح حاکم بر آن کلمه توحید و مسیر جریان آن صراط مستقیم ولایت و قله قصوای آن رسانیدن آحاد امت به عالی‌ترین درجه انسانیت و حیات طیبه در سایه ولایت است. این البته راهی پرفراز و نشیب است که تنها انسان‌های صبّار و شکور با تحمل ابتلائات فراوان قادر به طی آن هستند.

سپس خداوند با بیانی قاطع به همگان هشدار می‌دهد که اگر ایام‌الله را پاس داشتند و شکر آن را با صبّار بودن در برابر موج عظیم حملات دشمن در قالب کفر و نفاق به‌جای آوردند، قطعاً عنایات و امدادهای بی‌شمار پروردگار از زمین و آسمان برای آنان خواهد بود، و اگر نعمت یوم‌الله را کفران کردند و به بی‌راهه کشیده شدند، عذاب ذلت و حقارت در برابر دشمن و بندگی و دریوزگی آنان در دنیا و شکنجه و آتش خشم الهی در قیامت در انتظار آنان خواهد بود: ﴿وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ﴾[1]. این سنت الهی در همه ادوار تاریخ امت‌ها امری

---

۱. «و (همچنین به خاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت: «اگر شکرگزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود؛ و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است!»» (ابراهیم، ۷).

ثابت و لایتغیر است.

ما مردم ایران اسلامی مخاطب این هشدار و انذار الهی هستیم. برای شکر نعمت انقلاب و برای اینکه در زمره کفران‌کنندگان آن قرار نگیریم، می‌بایست پیوسته متذکر به حقیقت الهی و توحیدی انقلاب باشیم و ضمن پرهیز از ظاهرگرایی و سطحی‌نگری، اهداف اساسی و اصلی آن را از منظر عظمت معنوی اسلام جست‌وجو کنیم.

این عظمت معنوی، جلوه عبودیت خالصانه عبادالله است و بارها و بارها در نظر و عمل امام خمینی‌ﷺ متجلی شده است؛ از جمله ایشان می‌فرماید:

«در این کتاب شریف [قرآن]، مسائلی هست که مهمش مسائل معنوی است. و رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که اینجا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلا این نیست؛ نیامدند که اینجا عدالت ایجاد کنند، آن هم مقصد اعلا نیست، اینها همه مقدمه است. تمام زحمتها [یی] که اینها کشیدند، چه از حضرت نوح گرفته، از حضرت ابراهیم گرفته تا آمده است اینجا به رسول اکرم رسیده است، تمام مشقت‌هایی که کشیدند و کارهایی که کردند، مقدمه یک مطلب است و او معرفی ذات مقدس حق [است.] کتاب‌های آسمانی هم، [که] بالاترینش کتاب قرآن کریم است، تمام مقصدش همین است که معرفی کند حق تعالی را با همه اسماء و صفاتی که دارد.»[1]

---

۱. صحیفه امام خمینی‌ﷺ، ج۲۰، ص۴۰۹.

هر حرکت و اقدامی که برای «معرفی ذات مقدس حق» باشد، الا و لابد خصلتی سلوکی به خود می‌گیرد و باید متضمن صیرورت و سیر الی‌الله باشد؛ چرا که درک حقایق توحیدی از طریق معلومات مفهومی و محفوظات ذهنی محقق نمی‌گردد، بلکه این نفس انسانی است که به آن حقایق مقدس تقرب می‌جوید و با آن‌ها متحد می‌گردد: ﴿وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ۝٧ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ۝٨ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ۝٩ فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى ۝١٠ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾[1]. این معیار، از جمله درباره انقلاب، نظام و جامعه ما نیز برقرار است. هم‌چنین هرگونه غفلت از این معیار و معنا، انحراف از صراط مستقیم توحید است، ولو که ظاهری نیکو داشته باشد؛ چرا که سیر به سوی او فلسفه آفرینش و یگانه راه سعادتمند شدن است.

---

۱. «در حالی که در اُفق اعلی قرار داشت! سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد... تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود؛ در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده‌اش وحی نمود. قلب (پاک او) در آنچه دید هرگز دروغ نگفت.» (نجم، ۷-۱۱).

هدف خلقت؛ سیر الی الله

هدف از خلقت آدمی یک چیز است و آن سیر و حرکت الی‌الله. انسان در این دنیا پا نگذاشت مگر برای آنکه به سلوک توحیدی بپردازد. از آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام بخوبی برمی‌آید که سیروسلوک توحیدی فریضه‌ای است واجب بر هر مرد و زن مسلمان.

دلیل ما بر این مطلب آن است که به تصریح قرآن کریم، هدف از خلقت جن و انس در ابتدای امر «عبادت» پروردگار است؛ ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾[1]. ولی عبادت بندگان ممکن است آلوده به درجاتی از شرک و نفاق باشد؛ پس عبودیّت، خود سرآغاز است و آدمی باید چنان درجه به درجه عبادت خویش را خالص کند تا به تصریح قرآن کریم، به اعلی‌مرتبه آن، یعنی مقام یقین بار یابد: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾[2].

هدف از خلقت انسان، رسیدن به «مقام یقین به

---

۱. «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند» (الذاریات، ۵۶).
۲. «و پروردگارت را عبادت کن تا یقین تو فرا رسد!» (الحجر، ۹۹).

توحید» از طریق عبادت خالصانه است؛ مقامی که انسان در آن از تمام شواهد کفر، شرک و رگه‌های ناخالصی که او را از خداوند جدا می‌کند، پاک شده است.

اگر فلسفه خلقت انسان سیر تا عالی‌ترین مراتب ایمان و یقین به توحید است، گریزی نیست که از ظاهر حیات دنیا عبور کند و قدم در راه آخرت بگذارد. این مسیری است آمیخته با انواع ابتلائات و آبدیده شدن با گرفتاری‌ها: ﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾[1] و جهاد با شیاطین جنی و انسی. انسان باید راه خویش را از فرش عالم ناسوت تا عرش عوالم ملکوت طی کند و سیری از منهای بی‌نهایت تا مثبت بی‌نهایت داشته باشد.

حال سخن در این است که حرکت به سوی چنان مقام رفیعی بر انسان واجب است و او باید با تمام قدرت پای در این میدان گذارد. دلیل بر این مطلب، اوامر گوناگون الهی در جای‌جای قرآن به مؤمنین در حرکت از مرتبه پایین‌تر به مراتب بالاتر ایمان و اسلام و معرفت توحیدی است. در ادامه به مواردی در این باره اشاره می‌کنیم:

۱. خداوند به مؤمنین پس از ایمان اول، فرمان به ایمان دوباره می‌دهد: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾[2]. و

---

۱. «و شما را با بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و سرانجام به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید!» (الانبیاء، ۳۵).

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید» (النساء، ۱۳۶).

این نه تأکید بر ایمان قبلی، بلکه سیر در مراتب عالی‌تر ایمان به توحید و اخلاص بیشتر در درگاه الهی است.

۲. خداوند دستور به شتاب به‌سوی مغفرت الهی می‌دهد: ﴿سابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾[۱]. مغفرت هرچند در ابتدا به معنای پاک‌شدن از گناهان است، اما مغفرت بالاتر پاک‌کردن ریشه همه گناهان و بستر همه حملات شیطان، یعنی خودبینی و خودخواهی است، که این مرتبه از مغفرت با توجه تام به توحید و ولایت حاصل می‌شود.

۳. خداوند فرمان به سبقت گرفتن در خیرات بدون هیچ قید و شرطی می‌دهد: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرٰاتِ﴾[۲]. بالاترین خیر در فرهنگ قرآن معرفت به توحید و ولایت است که سایر خیرات در سایه آن‌دو خیرند وگرنه شرند؛ چنانکه در زیارت جامعه کبیره خطاب به حضرات ائمه علیهم‌السلام عرض می‌کنیم: «إِنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوَاهُ وَمُنْتَهَاه»[۳].

خداوند نه‌تنها به سرعت گرفتن به‌سوی توحید، بلکه به مسابقه افراد با یکدیگر و نفس‌نفس زدن در این راه فرمان می‌دهد: ﴿وَفِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾[۴].

---

۱. «به سوی مغفرت پروردگارتان بر یکدیگر سبقت جویید» الحدید، ۲۱.

۲. «در نیکی‌ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جویید» (البقرة، ۱۴۸).

۳. «اگر از خوبی یاد شود، آغاز و ریشه و شاخه و سرچشمه و جایگاه نهایتش شمایید» (من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۶).

۴. «و در این نعمت‌های بهشتی راغبان باید بر یکدیگر پیشی گیرند»

در این مسابقه افراد باید تا به آنجا در سیر علمی و عملی معرفت به توحید پیش روند که رنگ توحید همه زندگی آنان را فراگیرد؛ چنانکه خداوند بعد از اشاره به سیره انبیای برجسته الهی در تلبّس علمی و عملی به توحید، می‌فرماید این رنگ الهی است که آنان در جای‌جای زندگی خود داشتند: ﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عابِدُون﴾[1]. او در صدر همین آیه نیز با تهدید و تأکید به امت اسلام هشدار می‌دهد که اگر مانند آنان در سیر به‌سوی معرفت توحیدی حرکت کردید، راه را به سلامت بردید و در غیر این صورت در بیراهه‌ای جدای از حرکت انبیای الهی قرار دارید: ﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ ما آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما هُمْ فِي شِقاقٍ﴾[2].

۴. فرامین متعددی در قرآن درباره تقوا وجود دارد؛ مثلاً می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ﴾[3]. در این آیه مؤمنین دوبار به تقوا

(المطففین، ۲۶).

۱. «رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟! و ما تنها او را عبادت می‌کنیم.» (البقرة، ۱۳۸).

۲. «اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند» (البقرة، ۱۳۷).

۳. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوا پیشه کنید؛ و هرکس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوا پیشه کنید» (حشر، ۱۸).

امر شده‌اند. کیفیت تقوا در آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾[۱] تبیین شده است. این آیه برای مسلمانان صدر اسلام بسیار سنگین بود و از این‌رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: چنین توانی در ما وجود ندارد که به صورت کامل به این آیه و درخواست خداوند جامه عمل بپوشانیم. پس از این سخن بود که خداوند آیه دیگری را نازل کرد و فرمود: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾[۲]. خداوند در این آیه از سنگینی تکلیف سابق کاست و به مؤمنین چنین خطاب فرمود که در حد توان تقوا را به جای آورند. مخاطب آیه نخست که بیانگر لزوم رعایت حق تقواست، اولیای الهی هستند و در آیه دوم، خداوند به صورت عام از مؤمنین تقوا را در حد توان مطالبه می‌کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی فرمودند: آیه نخست در حق ما نازل شد و فقط ما هستیم که می‌توانیم حق تقوا را رعایت کنیم[۳].

در یک کلام، خداوند ضمن آنکه با شدت مؤمنان را به استجابت دعوت خدا و رسول و نیل به مراتب بالاتر ایمان دعوت می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾[۴]، نهایت این حرکت حیات‌بخش را

---

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، تقوا پیشه کنید» (آل عمران، ۱۰۲).

۲. «پس تا می‌توانید تقوای الهی پیشه کنید» (تغابن، ۱۶).

۳. مناقب آل أبي طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب)، ج۲، ص۱۷۷..

۴. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید

نیز بیان می‌فرماید و آن همانا انغمار در کلمه توحید است؛ تا به آنجا که دیگر اثری از انانیت و خودبینی در او نباشد و به مقامی برسد که خداوند را نزدیک‌تر از خود به خود ببینند: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾[1] و علماً و عملاً در افعال و اوصاف و حتی ذات خود خداوند را حاضر و ناظری نزدیک‌تر از خود به خود مشاهده کند.

ملاحظه می‌شود که بیان الهی در آیات فوق‌الذکر هرگز مانند فرمان به اقامه یکی از مناسک واجب شرعی مانند نماز نیست؛ بلکه همگی دستور به قدم گذاشتن در مسیری طولانی و مجاهده‌ای شبانه‌روزی تا سرحد توان برای نائل شدن به هدفی بلند و همه وجود خود را وقف این مهم نمودن است؛ فرمان به کشف این حقیقت نورانی است که پس از ایمان به ظواهر شرع مقدس و عمل به آن، مراتب بالاتری وجود دارد که انسان‌ها مأمور به شتافتن به‌سوی آن هستند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «إِنَّ الْإِيمانَ عَشْرُ دَرَجاتٍ بِمَنْزِلَةِ السُّلَّمِ، يُصْعَدُ مِنْهُ مِرْقاةً بَعْدَ مِرْقاةٍ»[2]؛ یعنی ایمان مانند نردبان ده پله دارد و مؤمن پله‌پله این درجات را طی می‌کند.

آیا ادای این دستورات الهی تنها به آن است که انسان

هنگامی که شما را به سوی چیزی فرامی‌خواند که شما را حیات می‌بخشد!»

۱. «و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود، و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید!» (الانفال، ۲۴).

۲. الکافي، ج۲، ص۴۵.

نماز بخواند، روزه بگیرد، حج به‌جا آورد و در طول شبانه‌روز ساعات محدودی را به عبادت اختصاص دهد؟ آیا مقصود این است که انسان فقط در این امور تقوا داشته باشد و در مسائل روزمره زندگی نظیر معاملات، روابط اجتماعی و خانوادگی، خواب، خوراک و... و به‌ویژه در امور سیاسی و حکومتی به خداوند کاری نداشته باشد؟! آیا چنین نحو از سلوک را می‌توان تقیّد به حق تقوا یا سبقت در خیرات یا شتاب به‌سوی مغفرت الهی نامید؟ یا چنین نحوی از زندگی، رعایت تقوا در حد توان است؟ سؤال مهم‌تر این است که اصولاً ادای حق تقوا که مأمور به آنیم چیست و آیا مسئله نمی‌تواند فراتر از این سطوح باشد؟

بنابراین، در مسیر معنویت و سلوک، التزام به سطوح پایین اسلام و ایمان کافی نیست و چنین التزامی هم از سالک خواسته نشده است؛ بلکه آنچه مهم است دلواپسی در این مسیر، سرعت گرفتن و پیشی گرفتن از دیگران است.

اگر عرصه‌ای چنین خطیر و فرمان خداوند به آن چنان واضح و صریح است، پس تکلیف کاهلان و نافرمانان از امر الهی نیز روشن است. خداوند حکیم زمینه هدایت خویش را برای همه آحاد مردم مهیا ساخته و ابزار رسیدن ایشان به کمال را در اختیارشان قرار داده. هرکس بار خویش را خود بر دوش می‌کشد و اگر در این مسیر سستی و کوتاهی نماید، خود باید در محکمه الهی پاسخگو باشد: ﴿مَنِ اهْتَدٰی فَاِنَّمَا

يَهْتَدِي لِنَفْسِهِۦ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾[۱]. همه آحاد مردم مخاطب پیام هدایت الهی هستند؛ برخی به این ندای فطری لبیک می‌گویند و برخی به آن پشت می‌کنند. در نهایت هرکس خود حساب نهایی خویش را می‌داند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾[۲].

هدایت امام علیه‌السلام؛ ضروری تحقق هدف خلقت

اگر سیروسلوک توحیدی و ارتقای معنوی و روحانی امری واجب و غایت از زندگی انسان در عالم است و خداوند او را مأمور به ادای این مهم نموده و از کاهلان و قاصران بازخواست می‌نماید، حال سؤال اینست که او با علم ناقص خویش و بی‌خبری از عالم غیب و گرفتاری در دام شهوات و انواع گرفتاری‌های عالم خاکی و با وجود دشمن غداری چون شیطان، چگونه می‌تواند از عهده چنان سفر سختی برآید؟!

﴿قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ۝١٦ ثُمَّ لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَٰنِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ ۖ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَٰكِرِينَ﴾[۳].

---

۱. «هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» (الإسراء، ۱۵).

۲. «(و به او می‌گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی!» (الاسراء، ۱۴).

۳. «گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در

انسان بینوا چاره‌ای ندارد جز چنگ زدن به ریسمان هدایت و تربیت مقام ولایت. از سیدالشهدا علیه‌السلام روایت شده که حضرتش ناظر بر آیه شریفه ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ فلسفه خلقت را معرفت الهی بیان فرمودند. سپس یکی از حاضران از حضرت علیه‌السلام پرسید که راه دست یافتن به این معرفت چگونه است؟ و حضرت علیه‌السلام در پاسخ می‌فرمایند: «امام زمان خود را بشناسید تا از این طریق به شناخت خداوند نائل آیید»:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاه. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللهِ؟ قَالَ علیه‌السلام: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»[1].

بنابراین، معنای حقیقی عبادت بر معرفت‌الله منطبق است و معرفت‌الله بر معرفت امام. امام علیه‌السلام در اینجا یک

برابر آنها کمین می کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر، و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت!»» (اعراف، ۱۶ و ۱۷).

۱. «ای مردم! همانا خدای بزرگ بندگان را نیافریده مگر برای آنکه او را بشناسند، وقتی او را شناختند او را پرستش خواهند کرد، هنگامی که او را پرستش کردند از بندگی غیر او بی‌نیاز می‌شوند. مردی گفت: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، شناخت خدا چیست؟ فرمود: عبارتست از شناخت مردم هر زمان امامشان را، آن امامی که اطاعت او بر آنها واجب است.» (علل الشرایع، ج۱، ص۹).

اصل کلی را مطرح می‌کنند: اینکه شناخت خداوند از طریق شناخت مقام ولایت حاصل می‌شود. با این بیان روشن می‌شود که روح سلوک در معرفت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. بنابراین معرفت به امام علیه‌السلام امری مستحب در کنار سایر امور دینی نیست؛ بلکه اساساً تحقق فلسفه خلقت انسان و عبادت صحیح پروردگار و ادای دستور الهی در سیروسلوک توحیدی، در گرو تحقق چنین معرفتی است. با ریسمان امام است که می‌توان به عوالم غیب و مقامات عالی توحیدی صعود کرد و به مقام یقین دست یافت.

تنها امام معصوم است که به‌واسطه اشراف بر عالم ملکوت، انسان‌های مؤمن را به مقام یقین هدایت می‌کند. اوست که با احاطه‌ای که بر ظاهر و باطن انسان‌ها دارد، هدایت ارشادی و ایصالی ایشان را بر عهده می‌گیرد و هادی مستعدّین به عالم ملکوت می‌شود. امام منصوب خداوند برای تضمین اصالت دین است و تفسیر او از قرآن و تبیین وی از دین، یگانه قرائت معتبر و مصون از خطا و اعوجاج است؛ چراکه هدایت او مستقیماً از جانب پروردگار است و او صاحب همه علوم و راسخ در کتاب الهی است.

روشن است که منظور از شناخت و معرفت امام در این باب، علمی حصولی و مفهومی و ذهنی نیست؛ بلکه همراه با علم، عمل و مجاهده و سلوک توحیدی نیاز است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «العِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ، فَإِن أَجابَهُ وَإِلاَّ

ارْتَحَلَ عَنْهُ»[۱]؛ یعنی علم عمل را فرامی‌خواند، اگر پاسخش داد می‌ماند وگرنه از پیش او می‌رود.

نکته مهم در باب هدایت امام آن است که این هدایت ذاتی مقام او است؛ نه اینکه امری عارضی بر حضرتش بوده باشد و امام در نتیجه احتیاج امت یا مراجعه ارادتمندان و اموری از این قبیل هدایت را به عنوان رسالت خویش بر عهده گرفته باشد. به بیان دیگر، هدایت‌گری ولایت، جلوه مقام بندگی او در درگاه الهی است.

سیاسی بودن؛ جزء لاینفک هدایت‌گری مقام ولایت

از دو منظر می‌توان به تبیین این موضوع پرداخت که چرا کار هدایت اولیای الهی علیهم‌السلام اساساً سیاسی می‌شود و به صحنه مبارزه (گاه خونین) با دشمنان خدا و دین مبدل می‌گردد: اولاً، بنا به فرمایش قرآن کریم، به محض شروع دعوت الهی انبیا علیهم‌السلام، جبهه‌ای در برابر ایشان شکل می‌گیرد که ماهیتی کاملاً سیاسی دارد و این با بررسی معنای «ملأ» در قرآن کاملاً روشن می‌شود. ثانیاً، لنگرگاه امر هدایت به‌وسیله مقام ولایت دقیقاً همان نقطه‌ای است که مرکز عملیات فریب و اضلال توسط دستگاه‌های شیطانی و طاغوتی عالم و سنگ بنای نظام ظلم و جور آن‌هاست و از

---

۱. «علم عمل را صدا می‌کند، اگر اجابت کند می‌ماند، وگرنه از آن کوچ می‌کند» (نهج‌البلاغة، الحکمة ۳۶۶).

همین رو امر هدایت اولیای الهی مترادف با تقابل و درگیری جدی با طاغوت‌ها و شیاطین جنی و انسی می‌شود. در این باره در ادامه توضیح خواهیم داد.

ملأ قوم و نقش سیاسی و اجتماعی ایشان

هنگامی که مقام ولایت به میدان می‌آید تا از مردم دستگیری کند، اولین گروهی که در برابر هدایتگری او می‌ایستند، «ملأ» گمراه قوم هستند.

ملأ از ریشه «مل‌ء» (به معنای پر کردن) در لغت به کسانی گفته می‌شود که در میان امّت اصطلاحاً «چشم‌پرکن» هستند و دیگران که از بیرون و یا درون به آن جامعه توجّه می‌کنند، قبل از هرکس، آن‌ها به چشمشان می‌آید. بدین ترتیب این افراد چشم‌ها و گوش‌ها و قلب‌های مردم را پر می‌کنند و به همین دلیل در شکل‌گیری ارزش‌های جامعه قدرت و تأثیری بیشتر از سایرین دارند. ایشان اسوه مردم قرار می‌گیرند و رفتارشان زیر ذره‌بین توده مردم است.

دولت‌مردان در میادین مال و مقام و شخصیت‌های حکومتی جزو مصادیق بارز ملأ هستند که طبق آموزه‌های قرآن، در تحقق ارزش‌های حاکم بر یک جامعه و کیفیت و عمق فهم جامعه از معارف توحیدی نقشی بسیار تعیین‌کننده دارند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: «النَّاسُ بِأُمَرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ»[1].

۱. «مردم به فرمانروایانشان شبیه‌ترند تا به اجدادشان» (تحف العقول، ص۲۰۸).

بنا بر آیات قرآن، جدی‌ترین مخالفان انبیا علیهم‌السلام ملأ گمراه قوم بودند و این فشار آنان بود که کل جامعه را علیه یک پیامبر یا اصحاب او می‌شوراند. مثلاً خداوند از فرعون و متنفّذین پیرامون وی چنین یاد می‌کند: ﴿وَجَآءَ رَجُلٌ مِنْ اَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعٰى قَالَ يٰا مُوسٰٓى اِنَّ الْمَلَاَ يَاْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾[1]، همچنین از قول فرعون می‌فرماید: ﴿يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ اَفْتُونِي فِي رُؤْيٰايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيٰا تَعْبُرُونَ﴾[2] و در مورد صاحب‌منصبان پیرامون بلقیس می‌فرماید: ﴿قَالَتْ يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ كِتٰابٌ كَرِيمٌ﴾[3]؛ به همین قرینه، دربارهٔ توان‌مندان قوم شعیب می‌فرماید: ﴿قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يٰا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنٰٓا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنٰا﴾[4]. خداوند درباره مواجهه حضرت نوح علیه‌السلام با ملأ قومش آیات متعددی فرموده؛ مانند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾[5]. درگیری حضرت هود علیه‌السلام با سران قومش نیز مورد

---

۱. «(در این هنگام) مردی با سرعت از دورترین نقطه شهر [= مرکز فرعونیان] آمد و گفت: «ای موسی! سران قوم فرعون برای کشتن تو به مشورت نشسته‌اند؛» (قصص، ۲۰).

۲. «ای جمعیّت اشراف! درباره خواب من نظر دهید، اگر خواب را تعبیر می‌کنید!» (یوسف، ۴۳).

۳. «گفت: «ای اشراف و دولتمردان! نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده!» (النمل، ۲۹).

۴. «اشراف زورمند و متکبّر از قوم او گفتند: ای شعیب! به یقین تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید!» (الأعراف، ۸۸).

۵. «اشراف قومش به او گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم!» (الأعراف، ۶۰).

اشاره قرآن است: ﴿قالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ﴾[1]. بیانات مشابهی درباره درگیری سیاسی حضرات صالح و شعیب علیهما السلام با اقوام خویش نیز ذکر شده است.

چه‌بسا فشار و فضای روانی ایجاد شده توسط این دسته بود که سران مملکتی همچون فرعون را به اتخاذ برخی تصمیم‌ها وامی‌داشت و اگر ملأ قوم نبودند فرعون مرتکب برخی اعمال علیه حضرت موسی علیه السلام و بنی‌اسرائیل نمی‌شد: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ﴾[2].

گرچه ملأ را نمی‌توان محدود به دولتمردان و چهره‌های سیاسی و حکومتی دانست، ولی از معنای لغوی و بیانات خداوند در قرآن به‌خوبی برمی‌آید که ملأ کاملاً موقعیتی سیاسی دارند و آیاتی که بیانگر مواجهه انبیا علیهم السلام با ملأ قوم خویش است، به‌نوعی وضع سیاسی دعوت انبیا علیهم السلام و هدایت ایشان را بازگو می‌کند.

---

۱. «سران و اشراف کافر قوم او گفتند: ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک‌مغزی) می‌بینیم، و ما مسلّماً تو را از دروغگویان می‌دانیم!» (اعراف، ۶۶).

۲. «و اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازد؟! گفت: به‌زودی پسرانشان را می‌کشیم، و دخترانشان را زنده نگه می‌داریم؛ و ما بر آنها کاملاً مسلّطیم!» (الأعراف، ۱۲۷).

در اینجا ذکر این مطلب اهمیت دارد که اگر هر دیدگاه و مکتبی در پی آن است که اهداف خود را در سطح جامعه محقق کند، باید ملأ آن جامعه، یعنی افراد مستعد و نخبه و گروه‌های مرجع آن جامعه را مخاطب خویش قرار داده و به‌واسطه تأثیرگذاری و تربیت آن‌ها، جامعه را در مسیر مطلوب خود قرار دهد.

نکته مهم‌تر اینکه با درک اهمیت «ملأ» در دیدگاه قرآن کریم می‌توان دریافت که یک مکتب توحیدی وقتی به اهداف خود می‌رسد که حرکت خود را نه در قالب تربیت فردفرد افراد مستعد، بلکه در قالب تشکیل یک «ملأ» و به عبارت دیگر، تشکیل و سازمان‌دهی یک «تشکیلات توحیدی» به پیش براند. همان‌طور که کلمه کفر و نفاق، به‌واسطه ملأ قوم و تشکیل «حزب‌الشیطان» است که فضای جامعه را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، کلمه توحید و ولایت نیز از طریق یک تشکیلات توحیدی موجب تطهیر و تربیت جامعه می‌شود. با این نگاه معنای آیات الهی درباره تقابل حزب شیطان با حزب‌الله و اهمیت آن و جایگاه آن‌ها روشن می‌شود. در این باره طی فرازهای بعد و ذیل عنوان «حزب‌الله و تشکیلات توحیدی امام» بیشتر توضیح خواهیم داد.

امر امامت و ولایت؛ نقطه کانونی کار سیاسی اولیای الهی علیهم‌السلام

ثقل و محور همه فعالیت‌های اولیای الهی علیهم‌السلام و آنچه به امر هدایت نیرو و معنا می‌دهد و فعالیت علمی ایشان را محقق می‌کند، و آنچه روح و جان سلوک و حرکت توحیدی پیروان آن حضرات علیهم‌السلام است، دقیقاً همان نقطه‌ای است که مرکز تهاجم دشمنان و نقطه محوری عملیات جریان تحریف و انحطاط می‌باشد؛ و آن همانا مسئله «ولایت و امامت» با معنای رفیع آن و انسان‌شناسی منضم به آن است. به قول شهرستانی (صاحب کتاب «ملل و نحل») در تاریخ اسلام پیرامون هیچ مسئله‌ای به اندازه ولایت خون بر زمین ریخته نشد و کتاب‌ها و چکامه‌های فراوان از صاحبان اندیشه عرضه نگردید. در اینجا لازم به تذکر است که منظور ما از ولایت، صرفاً امر حکومت و رهبری دنیوی مردم نیست؛ که حکومت و زمامداری جامعه پایین‌ترین شأن مقام ولایت است.

درون‌مایه و جان همه فعالیت‌های ائمه هدی علیهم‌السلام، تبیین و تعلیم امر ولایت و امامت است؛ زیرا سیروسلوک توحیدی مردم -که محور هدایت امام علیه‌السلام است- جز با معرفت صحیح به مقام امامت و ولایت محقق نمی‌شود. راه دست یافتن به بواطن دین و مدارج عالی توحیدی و آنچه به دین طراوت و نشاط و روح می‌دمد و به آن معنویت

می‌بخشد ولایت است.

همه اهتمام ائمه علیهم‌السلام تربیت نفوس انسانی تا عالی‌ترین مراتب توحید و ولایت و گذر از مضیقه و محدودیّت زندگی دنیا به حیات بی‌نهایت اُخروی بود و سرلوحه دستورات ایشان زهد و تقوا و خضوع و خشوع به درگاه خداوند و پاسداری از حریم حدود الهی و عبودیّت بود. حقایق معنوی دین از منبع فطرت توحیدی انسان و رسول باطن سرچشمه می‌گیرد و کمال توحیدی انسان‌ها منوط به آن است، و همین نقطه آماج حملات دشمنان بود. زیرا معنویّت امّت تهدیدی اساسی برای حکومت‌های غیرتوحیدی است. مؤمنین هرگز رؤسای هوی‌پرست را تمکین نمی‌کنند و نزد اهل ولایت، امامت بر مسلمین بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باید بر عهدهٔ کسی باشد که روح تقوا و خشیت الهی را با شدّت تقوا و معنویت خود بر بدنهٔ امّت بدمد.

در مقابل، همه اهتمام دشمنان این بوده و هست که با گرفتن اصل ولایت از دین مردم، به همین نقطه ضربه بزنند و جز جسدی بی‌جان از آن باقی نگذارند. هدف ایشان فربه نمودن ظواهر دینی و مشغول ساختن مردم به آن بود. ایشان نه‌تنها هرگز با ظاهر دین مخالف نبودند، بلکه تودهٔ مردم را به حفظ ظواهر دین تشویق نیز می‌کردند؛ علاوه بر این، از موج برخاسته از احساسات دین‌خواهی تودهٔ مردم استفاده می‌کردند و تلاش می‌کردند بر قدرتِ حاصله از

تلاش‌های نهضت نبوی مسلط شوند؛ ولی نه برای رشد انسان‌ها و تربیت دینی نفوس آنان، بلکه برای رسیدن به امیال دنیوی و تبدیل نظام توحیدی به حکومتی اشرافی که خود در رأس آن قرار گیرند و از منافع آن بهره ببرند.

معاویه پس از تحمیل صلح بر امام مجتبی علیه‌السلام، وقتی به کوفه قدم گذاشت در خطبه‌ای چنین گفت: «والله که من با شما نجنگیدم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج بجای آرید و زکات دهید؛ که شما خود این مناسک را انجام می‌دهید. من با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم و خدا این را به من داد، در حالی که شما را ناخوش آمده است...»[1]

تحریف مفهوم ولایت و خلافت در نظام اعتقادی حکومت‌های جور همواره اهمیتی محوری داشت؛ چراکه کاخ‌های سربه‌فلک‌کشیده آن‌ها و جنایات بی‌شمارشان، تحت عنوان خلیفه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین وجاهت و مقبولیت می‌یافت.

دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام از همان زمان رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تئوریزه‌کردن و سامان دادن به مکتبی فکری بر پایه معنای خودساخته‌شان از ولایت و خلافت برآمدند و این

---

۱. «إِنِّي وَ اللَّهِ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِتُصَلُّوا وَ لَا لِتَصُومُوا وَ لَا لِتَحُجُّوا وَ لَا لِتُزَكُّوا إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ وَ لَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَعْطَانِيَ اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ...» (الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج۲، ص: ۱۴).

خط را در زمان خلفای اموی و عباسی با قدرت پی گرفتند. دستگاه حاکم اقدام به تغییر در معنای برخی واژه‌های قرآنی مهم و راهبردی مانند اولی‌الامر، امام، نبیّ و رسول، خلیفه، امانت الهی، اسماء الهی، وجه‌الله، اهل‌البیت و... نمود و کلماتی مانند «علم» و «معرفت» و یا «فقه و فقاهت» و «اجتهاد» را از معنای اصلی تهی کرد و اصطلاحاتی مانند «امیرالمؤمنین» را در مصداق تغییر داد و مطابق منافع خود تفسیر نمود، تا افرادی فاسق را با قهر و غلبه بر مردم حاکم کند و در عین حال ایشان را امام مفترض‌الطاعة و خلیفه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر امّت بنامد[۱].

جایگاه محوری امر ولایت باعث می‌شد که سیاست دستگاه حاکم در تحریف و معنازدایی از امر کلیدی امامت و ولایت، منجر به تحریف در توحید، نبوّت، رسالت، معاد و در یک کلام، همه اعتقادات مبنایی و اصول دین شود و بر همه احکام اعتقادی و عملی اسلام سایه افکند و باب تحریف معنوی کل دین و تفسیر آیات قرآن و احکام اجتماعی اسلام را باز کند. در نتیجه این سیاست، پوسته‌ای بی‌مغز از دین به مردم ارائه می‌گردید که کوچک‌ترین لطمه‌ای به نظام حاکم نزند؛ مردم نماز بخوانند، روزه بگیرند و حج انجام دهند و در عین حال تحت ولایت کفر، زندگی ظاهراً دینی

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره ر.ک: نقش ائمه علیهم‌السلام در احیای دین، اثر مرحوم علامه عسکری.

رضایت‌مندانه‌ای داشته باشند.

در چنین فضای مسمومی، ده‌ها مکتب ریز و درشت انحرافی علیه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به وجود آمد و در ظرف شبهه و بدعت، ده‌ها فتنه پدیدار شد[۱]. ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾[۲].

از این منظر است که موقعیت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نهضت توحیدی اهل بیت علیهم‌السلام معلوم می‌شود. همه کار ائمه علیهم‌السلام در نظام اجتماعی اسلام، میدان مبارزه‌ای سیاسی برای هدایت امت به مقام ولایت است. در یک کلام، می‌توان این میدان را بسط نگاه توحیدی و ولایی اسلام در جامعه انسانی و تربیت مردم تحت این نگاه دانست. هرچه این تربیت ولایی قدرتمندتر محقق شود، امکان تحقق حرکت سیاسی صحیح در جامعه بیشتر است. بدین ترتیب، امر ولایت و تربیت امت در این راستا هم نقطه آغازین سیاست است و هم غایت از آن؛ چنان‌که امام خمینی رحمه‌الله‌علیه به نوع مواجهه اولیای الهی علیهم‌السلام با امر سیاسی چنین اشاراتی دارند که به نمونه‌ای از آن در مقدمه‌ی متن اشاره شد[۳].

---

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره، ر.ک: ولایت و امامت از منظر عقل و نقل، ج۱، ص۳۷: انحراف در موضوع امامت؛ مبانی نظری و چگونگی پدیداری

۲. «آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ (و اسلام را رها کرده به دوران جاهلیّت و کفر بازگشت خواهید نمود؟)» (آل عمران، ۱۴۴).

۳. ۱۹ آبان ۱۳۶۶ مصادف با ۱۷ ربیع الاول ۱۴۰۸ در دیدار با کارگزاران نظام: «من مطلب تازه‌ای ندارم و خودم را لایق نمی‌دانم که راجع به رسول خدا

آنچه در حقیقت جامعه توحیدی را می‌سازد و به آن روح معنویت می‌دمد، جاری شدن همین معارف ولایی است. در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، این جلوهٔ معنوی و توحیدی حکومت است که مردم را به اطاعتی رشددهنده و معنادار سوق می‌دهد. با این نگاه، از تفسیر قرآن و بیان احکام

- صلی الله علیه و آله و سلم - و حضرت صادق - سلام الله علیه - چیزی عرض کنم؛ برای اینکه به آن مرتبه نیستم که بتوانم راجع به این مسائل صحبتی بکنم. فقط می‌خواهم عرض کنم به آقایان که معرف رسول اکرم، قرآن است. همان‌طور که خود رسول اکرم و حضرت صادق - سلام الله علیه - [و] ولی الله اعظم جلوه تام حق تعالی هستند، قرآن هم همانطور است. قرآن هم جلوه تام خدای تعالی است؛ یعنی، با همه اسما و صفات، تجلی کرده است و ولی الله اعظم و رسول اکرم را با آن اشراقهایی که ما ازش اطلاع نداریم و با همه اسما و صفات، محقق کرده است. و همین‌طور ولی الله اکرم حضرت صادق و سایر ائمه را، لکن معرف ایشان خود کتاب الهی است؛ یعنی، هرکس هر چند در این کتاب مقدس دقت کند و توجه داشته باشد، بیشتر مطلع می‌شود که آورنده او کیست و چه جور آدمی است. قرآن یک سفره‌ای است که انداخته شده است برای همه طبقات؛ یعنی، یک زبانی دارد که این زبان هم زبان عامه مردم است و هم زبان فلاسفه است و هم زبان عرفای اصطلاحی است و هم زبان اهل معرفت، به حسب واقع. در این کتاب شریف، مسائلی هست که مهمش مسائل معنوی است. و رسول اکرم و سایر انبیا نیامدند که اینجا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلا این نیست؛ نیامدند که اینجا عدالت ایجاد کنند، آن هم مقصد اعلا نیست، اینها همه مقدمه است. تمام زحمتها [یی] که اینها کشیدند، چه از حضرت نوح گرفته، از حضرت ابراهیم گرفته تا آمده است اینجا به رسول اکرم رسیده است، تمام مشقتهایی که کشیدند و کارهایی که کردند، مقدمه یک مطلب است و او معرفی ذات مقدس حق [است.] کتابهای آسمانی هم، [که] بالاترینش کتاب قرآن کریم است، تمام مقصدش همین است که معرفی کند حق تعالی را با همه اسماء و صفاتی که دارد.»

الهی گرفته تا تبیین دیگر معارف اسلامی، همگی عملی سیاسی است و تاریخ زندگانی انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام گواهی بر این مطلب است.

محال است که چنین هدایت‌گری ائمه علیهم‌السلام حساسیت دستگاه‌های حاکم را برنیانگیزد. به بیان دیگر، کار امام علیه‌السلام و یاران ایشان با تبیین مسئله ولایت و جایگاه امامت در چنین نظامی، ناگزیر از مبارزه دائمی با دستگاه طاغوت است؛ وگرنه در همان زمان علما و شخصیت‌های بسیار دیگری از اهل علم و زهد بودند که علوم دینی می‌گفتند و نه‌تنها مورد تعرض حکومت‌ها قرار نمی‌گرفتند، بلکه تأیید و ترویج نیز می‌شدند[1].

حضرات ائمه علیهم‌السلام علاوه بر تبلیغ و تعلیم اسلام ناب و مبارزه با جریان تحریف، به مبارزه سیاسی مستقیم برای تشکیل حکومت نیز توجه داشته‌اند. ایشان یک حرکت زیرزمینی همه‌جانبه سیاسی و انقلابی در قالب تشکیلاتی توحیدی به قصد ساقط کردن طاغوت و گرفتن حکومت را نیز پیش می‌بردند که نمی‌توان آن را از شئون هدایت آن حضرات ندانست. به‌عنوان مثال، امام صادق علیه‌السلام در اواخر دوران

---

۱. در این باره ر.ک: انسان ۲۵۰ ساله، ص۱۳: مقدمه. مقام معظم رهبری، تبیین صحیح اسلام و مبارزه با جریان تحریف و همچنین تبیین مسئله امامت را بعنوان بخشی از فعالیت سیاسی حضرات معصومین علیهم‌السلام مورد توجه قرار داده‌اند.

بنی‌امیه شبکه تبلیغاتی وسیعی را رهبری می‌فرمود که در اقصی نقاط ممالک اسلامی، به‌ویژه در عراق و خراسان فعال بود و به تبیین امر امامت و ولایت می‌پرداخت. به تعبیر مقام معظم رهبری «موضوع تشکیلات پنهان در صحنه زندگی سیاسی امام صادق علیه‌السلام و نیز دیگر ائمّه علیهم‌السلام، از جمله مهم‌ترین و شورانگیزترین و درعین‌حال مجهول‌ترین و ابهام‌آمیزترین فصول این زندگینامه پُرماجرا است»[1].

«تمام این نزاعی که شما در طول دوران زندگی ائمه علیهم السلام بین آنها و دستگاه‌های ظلم و جور مشاهده می‌کنید بر سر همین قضیه است. آنهایی که با ائمه ما مخالفت می‌کردند، آنها را مسموم می‌کردند، مقتول می‌کردند، زندان می‌انداختند، محاصره می‌کردند، دعوایشان بر سر داعیه حکومت ائمه علیهم السلام بود. اگر ائمه داعیه حکومت نداشتند، ولو علوم اولین و آخرین را هم به خودشان نسبت می‌دادند... هیچ گونه تعرضی نسبت به آنها انجام نمی‌گرفت؛ لااقل به این شدت انجام نمی‌گرفت. لذا شما می‌بینید در بین دعوت‌ها و تبلیغات ائمه علیهم السلام روی کلمه «امامت» و مسئله امامت حساسیت بسیار بالایی است، یعنی وقتی که امام صادق علیه‌السلام هم می‌خواهد ادعای حاکمیت اسلامی و قدرت سیاسی بکند، می‌گوید: «أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللهِ کَانَ الْإِمَامَ»؛ می‌گوید ای مردم... امام جامعه، پیشوای جامعه،

۱. پیشوای صادق، ص۹۶.

رهبر جامعه، حاکم بر جامعه رسول خدا بود، «ثُمَّ كانَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ ، ثُمَّ الحَسَنُ ، ثُمَّ الحُسَينُ» تا می‌رسد به خودش. یعنی تمام بحث ائمه با مخالفینشان و بحث اصحاب ائمه در مبارزاتشان، همین مسئله حکومت و حاکمیت و ولایت مطلقه و عامه بر مسلمین و قدرت سیاسی بود؛ بر سر مقامات معنوی، آنها با ائمه دعوایی نداشتند»[1].

یکی از اهداف دستگاه طاغوت آن بود که مفهوم امامت به مدیریت جامعه و ادارهٔ شؤون اجتماعی و اقتصادی امت اسلام فروکاسته شود و نقش‌های اساسی و الهی امام در زمینه هدایت و تربیت و رشد انسان‌ها، یا در نظر گرفته نشود و یا نقشی تبعی و حاشیه‌ای برشمرده شود. در نتیجه چنین تلقی غلطی، چنین برداشت شد که گویی نزاع در مسئله امامت و اثبات و یا ردّ آن، مطلبی در حدّ غصب خلافت حضرات ائمه علیهم‌السلام توسط امرای غاصب است و در نتیجه، طرح مسئله امامت در جهان‌بینی قرآن تا حدّی تنزّل یافت که گویی مخاصمه اصلی بر سر کسب تصدّی حکومت بر مسلمین بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ مطلبی که اساسا مقوله‌ای تاریخی است. بدیهی است که در چنین رویکردی به مسئله امامت، صفات الهی برای امام از قبیل ارتباط با عالم غیب و عصمت و علم لدنّی به احکام الهی و باطن دین و راسخ بودن در کتاب خدا به حاشیه رانده می‌شود.

---

۱. همان، ص۲۵.

معنای بلند ولایت در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام

متأسفانه در پی این فضای به‌وجود آمده، نوشته‌ها و اجتهادات بزرگان علما و متکلمین شیعه، از شیخ مفید صاحب کتاب «اوائل المقالات» در کلام و کتاب «الافصاح فی الامامة»، مرحوم سید مرتضی صاحب کتاب «الشافی فی الامامة»، خواجه نصیر صاحب «تجرید»، علامه حلی مؤلف شرح معروف تجرید موسوم به «کشف المراد» تا دیگران، برای پاسخ دادن به مخالفین به ناچار به این سمت گرایید که اثبات کنند وصی پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام است. در حالی که حقیقت ولایت ابدا محدود به این مطلب نمی‌شود و اصل آن معنای دیگری است. ولایت حقیقتی ملکوتی و اولین اسم صادر از پروردگار است؛ نه یک مطلب اعتباری. ولایت اسمی از اسماء الهی است که تمشیت تمام امور عالم با او است:

«احاطه به مقامات اولیاءالله، به خصوص اسرار رازهای آنان با خداوند سبحان، امکان‌پذیر نیست؛ چراکه ولایت کارهایشان با خود خداست و اسماء و رسوم ایشان در خدا فانی گشته است. و خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿وَلا يُحيطُونَ بِهِ عِلمًا﴾؛ و آنان به آن علم و دانشی ندارند. و همین شرافت و افتخار برای آنان بس است که همانا ولایت امرشان را خداوند به عهده گرفته و مربی و بشارتگرشان نیز خداوند سبحان است. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللهِ لا خَوفٌ

عَلَیهِم وَ لاهُم یَحزَنُونَ﴾؛ آگاه باشید که بر اولیاء الهی نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند. سپس خداوند سبحان در معرفی آنان می‌فرماید: ﴿الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ﴾؛ همانا که ایمان آوردند و تقوی پیشه کرده‌اند. پس آنان را پس از توصیف کردن به تقوی، به ایمان داشتن معرفی نموده است. و از قرار همانا تقوی همان حذر و دوری از چیزی است که موجب خشم خداوند متعال می‌شود و آن بعد از ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله تحقق پیدا می‌کند؛ پس دانستیم که همانا این ایمان که در آیه ذکر شده غیر از ایمانی است که مقدم بر تقوی است و این برای تثبیت و تحکیم آن است به شکلی که مقتضای آن از آن تخلف ننماید.»[1]

مقام امامت در فرهنگ شیعه، همان ولایت خاصّ الهی است که خداوند به برخی از برجسته‌ترین عباد مخلَص خود عنایت می‌نماید. در نتیجه، همهٔ جوارح ادراکی و تحریکی ولیّ‌الله، مستغرق در ولایت پروردگار می‌گردد و ظاهر و باطن او در تحت فرمان الهی است و قول و فعل و تقریر او حجّت الهی بر خلایق است و امام اسوهٔ کامل در عمل و نظر برای مردم در تربیت و سیر به مقام ولایت‌اللّهی است.

ولایت در لغت به معنای شدت نزدیکی دو امر به یکدیگر است. این قرابت باید در حدی باشد که فاصله‌ای میان آنان جز خودشان وجود نداشته باشد. این امر هنگامی که

---

۱. علامه طباطبایی ﷺ، رسالة الولایة.

درباره رابطه خداوند با مخلوقی به‌کار می‌رود، بیانگر شدت قرب آن مخلوق به خدای سبحان است؛ به‌گونه‌ای که ولایت الهی سراسر وجود آن مخلوق را در بر گرفته باشد و اراده‌ای در برابر اراده حق نداشته باشد؛ چنانکه خداوند بعد از بیان شمّه‌ای از حالات انبیای الهی علیهم‌السلام و اخلاص آنان در درگاه پروردگار، وصف مشترک همه ایشان را در عبارتی کوتاه از زبان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این چنین می‌ستاید: ﴿قُلْ إِنَّنِي هَدانِي رَبِّي إِلَى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۶۱﴾ قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾[1]. تعابیر گوناگون قرآن پیرامون این مقام اولیای الهی از قبیل« وجه‌الله، مصطفین، مخلَصین و یا عبادی» همگی اشاره به یک حقیقت دارد و آن تسلیم کامل بودن صاحبان ولایت در برابر خداوند به‌واسطه شدت قرب به ساحت ربوبی است؛ به‌گونه‌ای که در مقام حق‌الیقین همه وجود آنان را انس با حق فراگرفته است و در نتیجه در زندگی جز رضای پروردگار را نمی‌طلبند و از آنان جز حق صادر نمی‌شود. امام صادق علیه‌السلام خطاب به عبدالرحمن بن کثیر فرمودند: «نَحْنُ

---

۱. «بگو: یقیناً پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد، به دینی پایدار و استوار، دین ابراهیم حنیف، و او از مشرکان نبود. بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده‌ام؛ و من نخستین کسی هستم که تسلیم اویم! (سوره انعام).

وُلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَعَيْبَةُ وَحْيِ اللَّهِ وَأَهْلُ دِينِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ وَبِنَا عُبِدَ اللَّهُ وَلَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ وَنَحْنُ وَرَثَةُ نَبِيِّ اللَّهِ وَعِتْرَتُهُ»[1].

تحقق مسئله ولایت میان آحاد امت و در سطح جامعه به این معنا، هدف نهایی خلقت انسان و فلسفه ارسال رسل و تشریع ادیان الهی است. از این منظر، اهتمام همه انبیای الهی علیهم‌السلام تبیین و تحقق مسئله ولایت در امت‌های خود بود.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»[2].

مقام و مرتبهٔ امامت در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به حدّی باعظمت است که تنها با استمداد از خود معصومین علیهم‌السلام می‌توان به معرفت بدان راه یافت. امام رضا علیه‌السلام، هنگامی که عبدالعزیز بن مسلم در مسجد جامع مرو، از تشویش آراء مسلمانان در بحث امامت می‌گوید، می‌فرمایند: «إِنَّ الْإِمَامَةَ

---

۱. «ما ولی امر (امامت و خلافت) خدا و گنجینه علم خدا و رازدار وحی خدا هستیم. و اهل دین خداییم و بر ما کتاب خدا نازل شده و به وسیله ما خدا بندگی گردیده. اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد. و ما وارثین پیامبر خدا و خاندان او هستیم.» (بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم‌السلام، ج۱، ص۶۱).

۲. «اسلام بر پنج پایه استوار شده؛ بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. و چنانکه برای ولایت ندا داده شد، برای هیچ چیزی دیگر ندا داده نشد.» (الکافي، ج۲، ص۱۸).

أَجَلُّ قَدْراً وَأَعْظَمُ شَأْناً وَأَعْلَى مَكَاناً وَأَمْنَعُ جَانِباً وَأَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِم»[۱]. ایشان سپس خود به تشریح گوشه‌هایی از مقام امامت می‌پردازند.

روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام معروف به نورانیت، که حدیثی مفصل است، نمونه‌ای است از بیان حضرات معصومین علیهم‌السلام در توصیف بلندای مقام امامت: «وَ إِقَامَةُ وَلَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ...»[۲].

نه‌تنها جوهره همه ادیان الهی بر مدار ولایت است، بلکه این مقام کمال نهایی انسان و فلسفه آفرینش او است. امامت حقیقتی است که تمشیت تمام امور عالم با او است و همه خلایق در نظام تکوین و تشریع جیره‌خوار سفره ولایت در سیر قربی به سوی پروردگارند.

اگر در نگاه عقلی، انسانیت انسان با فصل اخیر او (یعنی نطق) معرفی می‌گردد[۳]، در فرهنگ قرآن بالاترین کمال انسان مقام ولایت است و زمانی خطاب انسان کامل

---

۱. «قدر امامت بزرگتر و شأنش عظیم‌تر و درجه‌اش عالی‌تر و از دسترس مردم دورتر و رسیدن به حقیقت او مشکل‌تر است از آنکه مردم بتوانند با عقل‌های خود بدان برسند یا به آرای خود بدان دست یابند یا به اختیار خود امامی تعیین کنند» (اصول کافی، ج۱، ص۱۹۸).

۲. ««همانا برپا داشتن امر ولایت من سنگین و بسیار پیچیده است؛ توان حمل و فهم آن را ندارد مگر فرشته مقرب یا رسول خدا یا بنده مؤمنی که خداوند متعال قلب او را برای ایمان آزموده باشد» (بحار الانوار، ج۲۶، ص۲).

۳. الانسان حیوان ناطق.

به او می‌شود که مقام ولایت سراسر هستی او را فراگرفته باشد. به تعبیر علامه طباطبایی رحمه‌الله در رساله الولایة، «ولایت بالاترین کمال حقیقی انسان و غرض نهایی از تشریع شرایع الهی است»[1]؛ یعنی در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام انسان اگر انسان است، به حقیقتِ ولایت انسان است؛ به بیان دیگر، انسان تا زمانی انسان است که متولی به ولایت اولیاء الهی علیهم‌السلام باشد. بنابراین، همه اهتمام اولیای الهی علیهم‌السلام و فلسفه بعثت انبیا علیهم‌السلام و تشریع همه شرایع، برای تحقق این مقام در انسان بوده است[2].

با دقت در آیات الهی پیرامون ابلیس روشن می‌شود که نبرد اصلی و نوک تیز پیکان حمله شیطان و اذنابش به انسان بر مدار ولایت است. تا زمانی که انسان در مراتب تکوین در مرتبه تسویه است و اندام انسانی او -حتی تا مرتبه عقل- موزون می‌گردد، شیطان با او کاری ندارد؛ زیرا همه این امور می‌تواند ابزاری در خدمت شیطان قرار گیرد؛ اما هنگامی که روح الهی، یعنی مقام ولایت، بر او دمیده شد، سرآغاز دشمنی سخت شیطان با بنی‌آدم می‌شود: ﴿فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ

---

۱. مقدمه رساله الولایة: «...رسالة في الولاية و أنها هي الكمال الأخير الحقيقي للإنسان و أنها الغرض الأخير من تشريع الشريعة الحقة الإلهية على ما يستفاد من صريح البرهان و يدلّ عليه ظواهر البيانات‌الدينية و الكلام موضوع في فصول و الله سبحانه المستعان»

۲. برای مطالعه بیشتر در این باره، ر.ک: ولایت و امامت از منظر عقل و نقل، ج۱، ص۸۱: مفهوم ولایت در جهان‌بینی شیعی و رابطه آن با اعتقادات.

مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ ﴿۲۹﴾ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۳۰﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾[۱].

مَلَك در سجده آدم، زمین‌بوسِ تو نیّت کرد

که در حسن تو چیزی یافت غیر از طور انسانی

شیطان در بادی امر با ظاهر دیانت امت و اسلام و ایمان اصغر انسان‌ها نیز سر ستیز دارد، چرا که آن را مقدمه ورود به ولایت الهی می‌بیند و تا زمانی که همه مقدمات فلاح و چشمه‌های توحید را بر انسان نبندد و او را به کفر جلی وارد نکند رها نمی‌کند؛ ﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصارى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُم﴾[۲]. اما دعوای اصلی هنگامی آغاز می‌شود که امت‌ها به‌سوی مقام اصلی خود یعنی مرتبه خلافت و ولایت‌اللّهی سیر می‌کنند. زیرا به‌تناسب سیر انسان به‌سوی این مقام، تسلط شیطان و حزب شیطان آرام‌آرام بر او کم و کمتر می‌شود؛ تا بالاخره در مقام مخلَصین مستقر شود که دیگر هرگز توان اغوای او را ندارد: ﴿قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعين ﴿۸۲﴾ إِلاَّ عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصينَ﴾[۳] و ائمه کفر قطعاً و

---

۱. «پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده کنان بیفتید. پس همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند؛ مگر ابلیس که از اینکه با سجده‌کنندگان باشد، امتناع کرد» (حجر، ۲۹-۳۱).

۲. «یهود و نصاری هرگز از تو راضی نمی شوند تا آنکه از آیینشان پیروی کنی.» (البقرة، ۱۲۰).

۳. «گفت: به عزتت سوگند همه آنان را گمراه می‌کنم، مگر بندان مخلصت را» (ص، ۸۲ و ۸۳).

هرگز راضی به این امر نیستند.

همین حقیقت بود که در آیه حمل امانت ولایت نه‌تنها ملاک انسانیت انسان و امتیاز او بر همه مخلوقات حتی ملائک قرار گرفت: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾[1]، بلکه میزانی در تفکیک مؤمن از منافق و مشرک شد. خدای سبحان به مقدار پذیرش ولایت، به بندگان خود تفضل خاص می‌نماید و آنها را تحت هدایت و ولایت ایصالی خود قرار می‌دهد: ﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً﴾[2].

از اینجا روح دین و فلسفه اصلی تشریع ادیان الهی و بلندای دعوت اولیای الهی روشن می‌شود؛ اینکه وظیفه اصلی انبیا و ائمه هدی علیهم‌السلام و علمای ربانی و همچنین حاکمان دینی، رسانیدن امت به قله ولایت الهی است تا در سایه آن انسانیت انسان‌ها شکوفا شود و جامعه توحیدی به معنای واقعی کلمه شکل گیرد.

---

۱. «یقیناً ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی‌تردید او بسیار ستمکار و بسیار نادان است» (الأحزاب، ۷۲).

۲. «هدف این بود که خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند، و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان باایمان بفرستد؛ خداوند همواره آمرزنده و رحیم است!» (همان، آیه ۷۳).

انقلاب اسلامی؛ امتداد هدایت‌گری ائمه هدی علیهم‌السلام

اکنون که به معنای کار سیاسی ائمه هدی علیهم‌السلام اشاره کردیم و نشان دادیم که هدایت‌گری آن بزرگواران به سوی کمالات توحیدی وجود انسان چگونه مترادف با کار سیاسی ایشان بوده است، می‌توانیم به چیستی و چگونگی کار سیاسی علمای ربانی و اولیای الهی، به‌عنوان ادامه‌دهندگان راه حضرات ائمه علیهم‌السلام پی ببریم. حقیقت و معنای انقلاب و جمهوری اسلامی در این بستر و از این منظر قابل درک و تبیین است.

انقلاب بزرگ اسلامی، اولاً ذیل درک امام خمینی رحمه‌الله از سیر توحیدی معنا می‌شود و ثانیاً مترادف با هدایت‌گری امام (به معنای توحیدی آن) است. پس نباید کار ایشان را سیاست‌ورزی از سنخ سیاست‌ورزی گاندی و ماندلا و سایر مبارزان علیه استعمار و استبداد تلقی نمود، این سلوک توحیدی امام خمینی قدس‌سره بود که مانند اولیای الهی علیهم‌السلام به‌عنوان تکلیف شرعی اقدام به آن نمود و در انجام آن با توکل به پروردگار نه از طاغوت‌ها و قدرت‌های پوشالی آنان ترسید و نه هراسی از ملامت ملامتگران داشت: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرينَ يُجاهِدُونَ في سَبيلِ اللهِ وَ لا يَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ واسِعٌ عَليمٌ﴾[1].

---

۱. «ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هرکه از شما از دین خود مرتد شود به زودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند

چنین نهضتی با چنین عمق و قداست باید در همان صراط مستقیم هدایت و با همان قدرت و حدّت ادامه یابد و عمل بر خلاف این، نه‌تنها ظلم به امام امت ﷺ، بلکه ظلم بر همه شهیدانی است که با درک این معنا، در راه امام ﷺ جانفشانی کردند. این مطلب مهمی است که هرگاه درباره فعالیت سیاسی امام خمینی و دیگر مردان الهی و علمای ربانی سخن می‌گوییم، باید به آن توجه کنیم. جمهوری اسلامی به معنای ساختار حکومت اسلامی نیز تا زمانی واجد آن معناست که این مشخصات در آن قابل شناسایی باشد. به هر میزان که نظام از این ویژگی‌ها عدول کند، از معنای خود تهی شده است.

اولاً: نهضت اسلامی؛ شأنی از سیر توحیدی شخص امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه

برای مردان الهی و علمای ربانی، هیچ‌کدام از شئون این زندگی دنیوی هدف نهایی نیست. ایشان به تبعیت از ائمه هدی علیهم‌السلام، دنیا و بلکه همه ماسوی‌الله را چیزی جز آیه و ابزاری برای سیر به سوی محبوب نمی‌بینند. همه هدف و اهتمام ایشان همان است که در ابتدای سخن گفتیم:

و نسبت به مؤمنان سرافکنده و فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (به نصرت اسلام) برانگیزد که در راه خدا جهاد کنند و از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند. این است فضل خدا، به هر که خواهد عطا کند و خدا را رحمت وسیع بی‌منتهاست و (به احوال همه) دانا است.» (المائدة، ۵۴).

حرکت به سوی مقام یقین و لقاءالله. پس همه شئون زندگی فردی و اجتماعی ایشان و همه اشتغالات آنان در زندگی فردی و اجتماعی، بخشی از سلوک توحیدی آنهاست و ذیل برنامه عبادت و بندگی آنها باید تلقی شود. بدین ترتیب فعالیت اجتماعی ایشان هم باید ذیل درک آنان از سلوک مورد توجه قرار گیرد؛ در غیر این صورت درک درستی نسبت به سلوک توحیدی ایشان پیدا نخواهیم کرد.

ما پیش از آنکه امام خمینی رضوان‌الله تعالی علیه را رهبر انقلاب و بنیانگذار نظام بدانیم - به گواه تاریخ زندگانی‌اش - او را سالکی عارف و معلمی وارسته در طریق توحید تلقی می‌کنیم؛ که اساساً نهضت او برخاسته از مکتب سلوکی و توحیدی‌اش بود. امام سالکی در طریق توحید و ولایت بود که سلوک فردی خویش را از سر وظیفه به صحنه جامعه آورد. ایشان تربیت نفس خویش و انجام وظیفه بندگی خود را در اقامه نهضت اسلامی و دستگیری از ملت مسلمان برای رهایی از ظلم و فساد حکومت‌های جائر و مبارزه با استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل می‌دید.

از این منظر به‌خوبی می‌توان نسبت میان اشتغالات سلوکی فردی امام امت (و دیگر علمای ربانی و معلمان توحیدی) و اشتغالات اجتماعی ایشان را تبیین نمود. تمامی اعمال مؤمن (چه فردی چه اجتماعی) روح واحد توحیدی دارند. اساساً تمام شئون حیات عبد را عبودیت در درگاه

مولی پر می‌کند و از این جهت تفاوت و تفکیکی میان شئون فردی و شئون اجتماعی زندگانی او نیست. چنان‌که برخی ویژگی‌های زندگی سلوکی امام، مانند عزلت‌ها و مراقبات بسیار شدید در دوران جوانی، التزام به قرائت دائمی قرآن تا آخرین ساعات عمر مبارک‌شان و حتی کاستن از اشتغالات سیاسی و اجتماعی و کاهش (و حتی تعطیلی) جلسات با مسئولین نظام در دوران رهبری در اوقات خاص (به خصوص ماه مبارک رمضان) از این منظر قابل درک و تبیین است که خلاف عادات متعارف صاحبان قدرت است.

این امر موضوعی نیست که محدود به حیات نورانی امام امت ﷺ باشد؛ بلکه از این جهت به این موارد در زندگی ایشان اشاره می‌شود که ساختگی بودن دوگانه اسلام انقلابی و اسلام عبادی و در پی آن القای منافرت میان فعالیت‌های اجتماعی با اشتغالات عبادی آشکار می‌گردد.

شناخت غلط از امام خمینی ﷺ چیزی نیست که مربوط به سال‌های اخیر یا حتی دهه‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی باشد. بلکه این خطا از آغازین سال‌های نهضت او و تحت تأثیر جهان‌بینی‌های چپ که در آن دوران در همه عالم رونق فراوان داشتند نشأت می‌گرفت؛ خطایی که نه‌تنها در میان گروه‌ها و گروهک‌های چپ غیرمسلمان، بلکه حتی در میان مسلمانان مبارزی که از غنای اندیشه‌های توحیدی کم‌بهره و تحت تأثیر افکار

چپ بودند هم به چشم می‌خورد. بسیاری از اختلافات و انحرافات به‌وقوع پیوسته در میان انقلابی‌ها - یا به تعبیر رهبر معظم انقلاب «سوپرانقلابی‌ها!» - پس از پیروزی انقلاب اسلامی را از همین نقطه‌نظر می‌توان تحلیل نمود. این مهم همچنین و طبیعتاً به سال‌های پس از رحلت امام رحمه‌الله و زعامت مقام معظم رهبری نیز تعمیم یافته است.

ثانیاً: انقلاب اسلامی؛ نهضتی در امتداد امر هدایت ائمه هدی علیهم‌السلام

اگر علمای ربانی و مردان الهی دست به فعالیت اجتماعی می‌زنند، این کار را باید از جنس هدایت ائمه معصومین علیهم‌السلام و در طول آن دید. چراکه ایشان صرفاً کار امام علیه‌السلام را ادامه می‌دهند و در واقع مجرای جریان ولایت و تربیت حضرت ولی‌عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند؛ لذا ایشان نیز همان شئون را در کار خویش خواهند داشت.

علمای ربانی و اساتید طریق سیر به‌سوی الله تبارک و تعالی، در واقع تداوم شخصیّت معنوی ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که در حد خویش، روح معنویّت امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را در مردم القا می‌نماید. همین روح معنویت است که مایه حیات و بالندگی جامعه اسلامی می‌گردد. مردم پاسخ به ندای فطرت توحیدی خویش را در روح و شخصیت رسول اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام و پس از آن حضرات، در وجود علمای ربانی

و معلمین روحانی (بسته به مرتبه و درجات ایشان) مشاهده می‌کنند و حضورشان در میان مردم پیام‌آور اسلام اصیل است.

همان گونه که کار حضرات معصومین علیهم‌السلام هدایت انسان به سوی توجه تام و تمام به توحید و عبودیت حق است، کار علمای ربانی نیز (در مرتبه خود) چنین است. از همین رو، هر فعالیت ایشان مقدمه‌ای برای امر هدایت محسوب می‌شود. به این ترتیب است که اگر مردان خدا به فعالیتی در راستای تحقق عدالت، اقامه قوانین الهی (شریعت)، مبارزه با طاغوت و استکبار و ... در حیات سیاسی خویش دست می‌زنند، این حرکت از اساس متفاوت با سایرین است. در نتیجه، همان وضع سیاسی که درباره حضرات ائمه علیهم‌السلام ذکر کردیم، در مراتب پایین‌تر بر ایشان صادق است.

امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در سال ۵۰ و در همان اوان نهضت اسلامی، هدف اصلی نهضت خویش را چنین تبیین می‌کنند: «...باید فداکاری کنید در ارجاع مجد و عظمت اسلام که مهمش عظمت معنوی آنست؛ تا در پناه حکومت عدل الهی همه طبقات در رفاه و آسایش زندگی کنند»[1]. اعجاز او در مسیر احیای این عظمت معنوی را می‌توان در جبهه‌های دفاع مقدس و در میان رزمندگان اسلام دید که به حسب ظاهر، اشتغال به سخت‌ترین و خشن‌ترین کارها

۱. صحیفه امام، ج۲، ص۲۴۵؛ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۰.

داشتند و حقیقتاً مراتب ایمان و تقوا را طی می‌کردند.

چنان‌که از این سخن و سایر بیانات امام راحل برمی‌آید، ایشان خود را در برابر سیر معنوی امت مکلّف می‌دانست. به باور امام، اگر روح معنویت و حیات توحیدی در وجود انسان دمیده شود، امور دنیای او هم اصلاح خواهد شد؛ مسلمانان به قدرت اقتصادی و نظامی و عدالت و امنیت اجتماعی و سایر رهاوردهای ارزشمند آن دست خواهند یافت، اما این امر مسلماً موکول و مسبوق به «تحولی انفسی» در آحاد اجتماعی است که امام خمینی برای آن قیام کرد.

مقام معظم رهبری طی یادداشتی که به مناسبت نخستین سالگرد رحلت علامه طباطبایی رحمه‌الله مرقوم فرمودند، در تبیین جایگاه و شخصیت ایشان روشن ساخته‌اند که رهروی حقیقی خط ولایت، چگونه کاری تربیتی است و این کار تربیتی شأنی سیاسی دارد. همچنین تبیین نموده‌اند که شخصیتی چون علامه، چگونه با سلوک خویش، توانایی حمل و ادای این منظومه گران‌بار تربیتی را بر عهده گرفتند:

«... به سخنی کوتاه می باید گفت، انقلاب ما به معنای حاکمیت اسلام بر ذهن و عمل انسان‌هاست و اسلام -که همان رهاورد پیامبران الهی علیهم‌السلام برای بشر است- یك حقیقت فرهنگی است؛ یك ایمان است که از آن شیوه زندگی درست و بهنجار انسان می‌تراود و جوانه می‌زند. در این انقلاب واقعیت‌های

زندگی، یعنی روشهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی، همه ساخته و پرداخته آن ایمان است؛ پس در چنین انقلابی مهمتر از همه بازپس‌گرفتن ارزشهای اصیل فرهنگی و معنوی از دست تطاول روزگاران گذشته و بازگرداندن ریشه‌های فکری و عقیدتی آن ایمان فعال و سازنده به فضای جامعه و به حریم دلهای مردم است. در این انقلاب همه تلاشهای اقتصادی و سیاسی و نظامی و غیر آن باید بر مبنای این تجدیدبنای ایمانی و فرهنگی صورت گیرد و از آن جدا نماند که جدا ماندن از آن، انحراف و در نهایت مرگ این انقلاب را معنی می‌دهد.»

انقلاب اسلامی و جامعه پردازی توحیدی

استاد شهید مطهری -که به‌عنوان تئوریسین جمهوری اسلامی و رئیس شورای انقلاب در بدو شکل‌گیری آن شناخته می‌شوند- درباره جامعه می‌گویند:

قرآن برای «امّت»ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترك، نامه عمل مشترك، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است[1]. بدیهی است که «امّت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد. اینها دلیل است که قرآن به نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است.

---

۱. رجوع شود به المیزان: ج۴، ص۱۰۲.

حیات جمعی صرفا یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است، همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است. در سوره اعراف آیه ۳۴ می فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَلا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛ هر امّتی (هر جامعه‌ای) مدّت و پایانی دارد، مرگی دارد، پس آنگاه که پایان کارشان فرا رسد، ساعتی عقب‌تر یا جلوتر نمی‌افتند.

در این آیه سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه پایان دارد و تخلّف‌ناپذیر است، نه پیش‌افتادنی است و نه پس‌افتادنی، و این حیات به «امّت» تعلّق دارد نه به افراد. بدیهی است که افراد امّت نه با یکدیگر و در یک لحظه، بلکه به طور متناوب و متفرّق حیات فردی خود را از دست می‌دهند. در سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۸ می فرماید: ﴿كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتابِهَا﴾؛ هر امّت و جامعه‌ای به‌سوی «کتاب» و نوشته خودش برای رسیدگی خوانده می‌شود. پس معلوم می‌شود نه‌تنها افراد هرکدام کتاب و نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه‌ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده و شاعر و مکلّف و قابل تخاطب هستند و اراده و اختیار دارند، نامه عمل دارند و به سوی نامه عمل خود خوانده می‌شوند. در سوره انعام آیه ۱۰۸ می فرماید: ﴿زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ﴾؛ عمل هر امّتی را برای خود آنها زیبا قرار دادیم. این آیه دلالت می‌کند که یک امّت شعور واحد، معیارهای خاص، طرز تفکّر خاص پیدا می‌کند و فهم و شعور و ادراک هر امّتی مخصوص خود آن است، هر امّتی با معیارهای خاصّی قضاوت می‌کند

(لااقل در مسائل مربوط بـه ادراکات عملی) ، هر امّتی ذوق و ذائقه ادراکی خاص دارد، بسا کارها که در دیده امّتی زیبا و در دیده امّتی دیگر نازیباست، جوّ اجتماعی امّت است که ذائقه ادراکی افراد خود را اینچنین می سازد.

در سوره غافر آیـه ۵ می فرمایـد: ﴿وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ عِقابِ﴾؛ و هر امّتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و بـه باطل بـا او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند، و چون چنین کردند من آنها را گرفتم، پس چگونه بود عقاب من؟ در این آیه سخن از یك تصمیم و اراده ناشایسته اجتماعی است. سخن از تصمیمی اجتماعی بـرای معارضه بیهوده بـا حـقّ است و سخن در ایـن است کـه کیفر چنین آهنـگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است.

در قرآن کریـم احیانـا مـواردی دیده می شود که کار یـك فرد از افراد یك اجتماع به همه آن اجتماع نسبت داده می شود و یا کار یك نسل به نسل های بعدی نسبت داده می شود[1] و این در مـواردی است کـه مردمی دارای یـك تفکّر اجتماعی و یك اراده اجتماعی و به اصطلاح دارای یك روح جمعی می باشند.

---

۱. مانند آیه ۷۹ سوره بقره: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ اَلْكِتابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمّا يَكْسِبُونَ﴾ و همچنین آیه ۱۱۲ از سوره آل عمران: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ أَيْنَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبْلٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ حَبْلٍ مِنَ اَلنّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اَللّٰهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلْأَنْبِياءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ﴾.

مثلا در داستان قوم ثمود عمل پی کردن شتر صالح را که ناشی از یك فرد بود به همه آن قوم نسبت می دهد: ﴿فَعَقَرُوها﴾ (آن قوم آن شتر را پی کردند) همه قوم را به عنوان مرتکب جرم می شمارد؛ همچنانکه همه آنها را مستحقّ مجازات برای آن عمل می داند و می گوید: ﴿فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ﴾[1].

علی علیه‌السلام در یکی از خطب نهج البلاغه در توضیح این مطلب می فرماید: «أَيُّهَا النّاسِ، إِنَّما يَجْمَعُ النّاسَ الرِّضا و السُّخْطُ». ای مردم! همانا آن چیزی که عموم را در خود گرد می آورد و وحدت می بخشد و سرنوشت مشترك به آنها می دهد خشنودی و خشم است. (هرگاه مردمی به صورت جمعی به کاری که واقع می شود -ولو به‌وسیله فرد واحد- خشنود یا ناخشنود باشند، همه یك حکم و یك سرنوشت پیدا می کنند.) «وَإِنَّما عَقَرَ ناقَةَ ثَمودَ رَجُلٌ واحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللّهُ بِالْعَذابِ لَمّا عَمُّوهُ بِالرِّضا، فَقالَ سُبْحانَهُ ﴿فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نادِمِينَ﴾»[2]. خداوند عذاب خویش را به صورت جمعی بر عموم مردم ثمود فرود آورد، زیرا که عموم مردم ثمود به تصمیمی که یك فرد گرفت خشنود بودند و آن تصمیم که به مرحله عمل درآمد در حقیقت تصمیم عموم بود. خداوند در سخن خودش کار پی کردن را در عین اینکه به‌وسیله یك فرد صورت گرفته بود به جمع نسبت داد و گفت آن قوم پی کردند و نگفت فردی از آن قوم پی کرد.

---

۱. شمس، ۱۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۹، و آیه در سوره شعراء، آیه ۱۵۷.

در قرآن احیاناً کار یک نسل را به نسل‌های بعدی نسبت می‌دهد، آنچنان که اعمال گذشته قوم بنی‌اسرائیل را به مردم زمان پیغمبر نسبت می‌دهد و می‌گوید اینها به موجب اینکه پیامبران را به ناحق می‌کشند استحقاق ذلّت و مسکنت دارند. این از آن جهت است که اینها از نظر قرآن ادامه و امتداد همانها، بلکه از نظر روح جمعی عین آنها هستند که هنوز هم ادامه دارند. اینکه می‌گویند «بشریّت از مردگان بیشتر تشکیل شده تا از زندگان» یعنی در بشریّت هر زمانی مردگان و گذشتگان در تشکیل عناصر آن بیشتر سهیم اند تا زندگان، یا می‌گویند: «مردگان بیش از پیش بر زندگان حکومت می‌کنند» ناظر به همین معنی است.

در تفسیر المیزان پس از بحثی درباره اینکه اگر جامعه‌ای دارای روح واحد و تفکّر اجتماعی واحد شد، حکم یك فرد انسان را پیدا می‌کند و افرادش همانند قوا و اعضای انسان می‌گردند که ذاتاً و فعلاً در شخصیّت انسان مستهلك می‌باشند و لذّت و دردشان عین لذّت و درد انسان است و سعادت و شقاوتشان عین سعادت و شقاوت انسان است، این طور به بحث خود ادامه می‌دهد:

«قرآن در داوری‌اش درباره امّت‌ها و جامعه‌هایی که به علل تعصّبات مذهبی یا ملّی تفکّر جمعی یگانه‌ای داشته‌اند، این‌چنین داوری نموده است که طبقات و نسل‌های بعدی را به اعمال نسل‌های قبلی مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و حاضران را به اعمال غایبان و گذشتگان مورد عتاب و ملامت قرار

می‌دهد، و در موردی که مردمی تفکّر جمعی و روحیّه جمعی داشته باشند، داوری حق جز این نمی‌تواند باشد.»[۱]»[۲]

ملاحظه می‌شود که استاد شهید ضمن تشریح جامعه به‌عنوان موجودی دارای حیات حقیقی، آن را دارای «روح» می‌دانند. به بیان دیگر، همان‌طور که عقل از وجوه مشترک افراد انسان، نوع واحدی به نام «انسان کلّی» درک می‌کند -که وجود مستقلی در خارج ندارد و به وجود افرادش شناخته می‌شود- شخصیت‌ها و روح‌های گوناگون افراد یک اجتماع، با تأثیر و تأثّر بر یکدیگر و ضمن مراودات زندگی اجتماعی، به حالت تعادل و وجوه مشترکی در طرز تفکر، خواست‌ها، بینش‌ها، ارزش‌ها و گرایش‌ها می‌رسند که به آن «روح جمعی» جامعه می‌گویند.

حال سخن در این است که اگر جامعه همانند یک انسانْ شخصیت و شعور و علایقی دارد و می‌تواند میان مرگ و حیات، عزت و ذلت، سعادت و شقاوت و... انتخاب نماید، پس زندگی جوامع نیز غایتی همچون غایت حیات انسانی دارد و همانند تک‌تک آحاد انسان موظف به سیروسلوک و حرکت به سوی هدف توحیدی از خلقت است.

اگر درباره تک‌تک افراد، هدف نهایی از ایمان و عمل صالح، استقرار کامل توحید در نفس ایشان و جایگزین شدن

---

۱. المیزان، ج۴، ص ۱۱۲.

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج۲، صص۳۳۹- ۳۴۳

جلوات توحید به جای نفسانیات است، درباره اجتماع نیز غایت مطلوبْ قائم به افراد نبودن ارزش‌های توحیدی و نهادینه شدن آن‌ها در کلیت جامعه است. هم‌چنان که هدف در نفوس انسانی، فانی شدن نفس در حقیقت توحید است، درباره جامعه نیز نهادینه شدن ارزش‌های توحیدی در کلیت جامعه و قائم نبودن آن به افراد و اجزای خاص مدنظر است.

از آن‌جا که غایت نهایی همه فعالیت‌های اجتماعی مؤمن، استقرار تام ارزش‌ها و احکام توحیدی در عالم -به بیان دیگر، استقرار نظام ولایت در عالم- است، هرچه رابطه فعالیت‌های اجتماعی با این غایات و احکام مستقیم‌تر باشد، از اصالت بیشتری برخوردار خواهد بود. یعنی همان طور که درباره آحاد انسانی گفتیم، هرچه فعالیت‌های ایشان بیشتر منطبق بر غایت و فلسفه خلقت ایشان (یعنی همانا سیروسلوک الی‌الله) باشد، در هماهنگی و همراهی با عالم و منطبق با هدف خلقت آن است و تک‌تک ذرات عالم با سالک توحیدی همراهی می‌کنند، درباره جامعه نیز این حکم صادق است آیات گوناگون قرآن در بشارت به پیروزی مؤمنین در مقابل طواغیتِ به‌ظاهر پرقدرت و نیز امدادهای غیبی بر اهل ایمان شواهدی از این سنت الهی است؛ ﴿وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾[1].

۱. «و قطعاً خدا به کسانی که او را یاری می‌دهند یاری می‌رساند؛ مسلماً خدا

امام؛ کانون و نمودار حرکت امت در مدارج توحیدی

شکل حرکت و سیر جامعه به سوی ارزش‌های مطلوب خویش، خواه ارزش‌های متعالی باشد یا پست دنیایی، حول محور شخصیت امام جامعه شکل می‌گیرد. با بررسی معنای «امام» و «امت» در فرهنگ قرآن به‌خوبی می‌توان به شکل حرکت توحیدی یا شیطانی جامعه پی برد. امام در لغت به معنای پیشوا و رهبری است که مقصد گروهی از مردم می‌باشد؛ امت نیز به معنای تعداد معین و محدودی از افراد است که دارای هدف و رهبر واحدند و همگی او را مقصد و مقتدای خود قرار داده‌اند[1]. مصداق عینی امت در قرآن، تابعین انبیای الهی علیهم‌السلام هستند که عقیده‌ای واحد آنان را گرد هم جمع نموده است ﴿إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾[2]

رابطهٔ تنگاتنگی بین امام و امت وجود دارد؛ زیرا امام هر قومی، شخصیتی است که مقتدای امت است و امت نیز مجموعهٔ آحادی است که ملاک وحدت آنان رهبری ایشان است؛ ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾[3].

امام مقصد و مقتدا و انعکاس اندیشه اعتقادی و عملی

نیرومند و توانای شکست ناپذیر است.» (حج، ۴۰).

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۱، ص۱۳۵.

۲. «این (پیامبران بزرگ و پیروانشان) همه امّت واحدی بودند؛ و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا پرستش کنید!» (انبیاء، ۹۲).

۳. «(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم!» (اسراء، ۷۱).

امت است و نیز همو، نماد وحدت و مظهر اعتقاد و عصاره و تبلور امت است. از آنجا که صدق واژه امت بر یک گروه، دائرمدار وحدت اعتقادی آنان است، هر مقدار که امت در پیروی از امام ثابت‌قدم‌تر باشند، معنای امت بیشتر بر آنان صدق می‌کند و بقیه مردمان در مرتبه پایین‌تری قرار می‌گیرند. بدین ترتیب می‌توان گفت صدق واژه امت بر افراد تحت خود امری ذومراتب است و هر مقدار گروهی از نظر اعتقادی و همگونی به رهبری خود نزدیک‌تر باشند، صدق امت بر آن‌ها بیشتر است.

امام عصاره فضایل امت، کانون و نماد خواست‌های امت خویش است. بدین ترتیب امام خمینی و پس از ایشان مقام معظم رهبری، بعنوان رهبر و امام امت انقلابی ما، محور و مربی سیروسلوک توحیدی امت به‌سوی مدارج عالی توحیدی هستند. ایشان به تبعیت از انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام، اول برای سیروسلوک خود و بعد برای هدایت امت قیام کرده‌اند و زمام حکومت را به‌دست گرفتند.

حزب‌الله و تشکیلات توحیدی امام

گرچه هدف نهایی حرکت انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام و به تبع ایشان علمای ربانی سلوک توحیدی امت به سوی مدارج عالی مقامات یقین از علم‌الیقین گرفته تا عین الیقین و حق‌الیقین است، اما چنانکه ذیل معنای امت نیز بیان شد،

مراتب افراد در این سیر تربیتی متفاوت است و نمی‌توان همه آحاد امت را در سیروسلوک خود در یک درجه قلمداد کرد. جایگاه آحاد امت نسبت به یکدیگر (بسته به سطح مخاطبین) مانند هرمی است که ذیل آن را عموم مردم، عموم مؤمنین و یا حتی عموم اهل علم تشکیل می‌دهند و مخاطب هدایت و تربیت عمومی اولیای الهی هستند. ایشان مخاطب تعالیم خاص نیستند، اما در فضای سالم جامعه توحیدی تنفس نموده و بر بستر آن بهتر و بیشتر رشد می‌کنند و از مواهب یک زندگی مؤمنانه و سالم بهره می‌برند. اما در رأس هرم، امام و شاگردان خاص او قرار دارند که بار هدایت و رهبری امت را بر دوش می‌کشند. ایشان برگزیدگان و زبدگان سلوک الی‌الله هستند که استعداد تربیت خاص‌الخاص توحیدی را دارند.

به همین دلیل است که خداوند در بیان مراتب ایمان آحاد جامعه توحیدی، بعد از عبور از توده امت، به گروه خاصی به نام «حزب‌الله» اشاره می‌نماید. «حزب» در لغت به گروه هم‌فکر و هم‌هدفی گفته می‌شود که ارتباطی تشکیلاتی با یکدیگر دارند. هنگامی که این تشکل تحت هدایت رهبری الهی باشد، حزب‌الله و در غیر این صورت حزب‌الشیطان است.

حزب‌الله اولاً در درجات ایمان تالی‌تلو امام و ذوب در ولایت مقام امامت هستند و در کوران مشکلات چون

بنیانی مرصوص در کنار رهبری ثابت‌قدمند و منویّات او را در صحنه‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی و نظامی اجرا می‌نمایند و چونان شهیدان راه خدایی -چنان‌که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی نماد کامل آن بود- مرد میدان‌های سخت کارزار و سیاست‌اند؛ زیرا مبارزه آنان با طاغوت‌ها نه از سر نان و آب و ملیت، بلکه برگرفته از غیرت دینی و ایمان راسخ آنان به توحید و دفاع از حریم ولایت در تحت لوای امامت است: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ﴾[1].

ثانیاً، آرایش سیاسی حزب‌الله نه‌فقط برای پیروزی در صحنه‌های مختلف اجتماعی و غوغاسالاری و یا انتخابات‌های سیاسی و در نهایت بهره‌مندی بیشتر از امکانات اجتماعی و بیت‌المال است، بلکه تشکّل آنان نماد ولایت مقام امامت در جامعه است؛ تا از یک‌سو دستان پرقدرت رهبریِ الهی در میان آحاد جامعه باشند و از سوی دیگر هادی امت به‌سوی کلمه توحید در عمل و نظر باشند؛ تا سایرین با تأسی به آنان جامعه را به‌سوی مراتب یقین و به توحید و انس با حق سیر دهند. «جهاد» فی سبیل‌الله در حقیقت تبیین همین حقیقت در صحنه‌های گوناگون

---

۱. «همان کسانی که مردم به آنان گفتند: لشکری انبوه از مردم برای جنگ با شما گرد آمده اند، از آنان بترسید. ولی [این تهدید] بر ایمانشان افزود، و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو وکیلی است» (آل‌عمران، ۱۷۳).

فردی و اجتماعی است؛ چنانکه خداوند با اطلاق عنوان پرافتخار حزب‌الله از ایشان تجلیل می‌نماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾[۱].

این سلسله مراتب، یک امر حقیقی است و اعتباری نیست و به قرب و بعدها و ارتباطات و دفترها و سمت‌ها و مقام‌های ظاهری نیست. چه‌بسا یک طلبه یا نیروی جهادگر در اقصی نقاط جامعه اسلامی که صاحب بصیرتی عمیق است و در مراتب بالای هرم میدان‌داری می‌کند و شخصیتی که از نظر ساختاری و ظاهری به امام جامعه نزدیک است اما در هرم نظام هدایتگری امام، حتی اندک نقشی هم ندارد.

بدین ترتیب روشن شد که در نگاه قرآن، چگونه هدایت و تربیت توحیدی، با آنکه امری واحد است، اما در شئون و سطوح مختلف از عمومی تا سطح عالی پیگیری می‌شود.

روایت انقلاب اسلامی به مثابه سلوک جامعه

ملت ایران بدست امام بیدار شد؛ که یقظه و بیداری، اولین مرحله حرکت سالک در سیر الی‌الله است. جامعه نیز مانند انسانی است که تا از غفلت بیدار نشود، حیات حقیقی‌اش آغاز و سیرش شروع نمی‌شود و اراده حرکت نخواهد داشت.

---

۱. «و کسانی که ولایت خدا و رسولش و مؤمنان را بپذیرند [حزب خدایند،] و یقیناً حزب خدا پیروزند» (المائدة، ۵۶).

«من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی به همه ما و به همه مظلومین عالم و به همه مستضعفان جهان پیروزی عنایت کند تا همه از زیر بار این ابرقدرتها خارج بشوند و مسئله‌ای است که باید بشود. مسئله این طور شده است که دیگر مستضعفین در مقابل مستکبرین قیام کرده‌اند، بیدار شده‌اند. بیداری اول قدم است، اول قدم یقظه است. در سیر عرفانی هم یقظه اول قدم است. در این سیر، این هم سیر الهی و عرفانی است، بیداری اول قدم است.»[1]

«[امام خمینی رحمه‌الله] ده‌ها سال پیش از شروع نهضت، غیر از درس فقه و اصول و معقول، سال‌ها در قم درس اخلاق داشتند، جلسه اخلاق داشتند. البتّه آن وقتی که ما رفتیم قم، سال‌ها بود که این درس تعطیل شده بود و وجود نداشت. کسانی که دیده بودند آن درس اخلاق را، نقل می‌کردند ایشان -هفته‌ای یک بار جلسه‌ای داشتند در مدرسه فیضیّه و طلّاب جوان جمع می‌شدند در آنجا- وقتی که صحبت می‌کردند، جلسه را منقلب می‌کردند، دل‌ها را منقلب می‌کردند. این را البتّه ما هم، در درس فقه و اصول دیده بودیم. یعنی ایشان حتّی در همین درس‌های فقه و اصولشان در یک مناسبت‌هایی صحبت اخلاقی می‌کردند، طلبه‌ها زار زار گریه می‌کردند؛ وقتی ایشان صحبت اخلاقی می‌کرد، اشک می‌ریختند؛ بیان ایشان این جور مؤثّر بود و انقلاب روحی ایجاد می‌کرد. این همان روش پیغمبران است؛ پیغمبران هم

۱. صحیفه امام خمینی، ج۱۲، ص۳۸۲.

آغاز همه حرکت‌های خودشان را از انقلاب روحی افراد شروع کردند. اینکه امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لِيَستَأدوهُم ميثاقَ فِطرَتِه وَ يُذَكِّروهُم مَنسيَّ نِعمَتِه ... وَ يُثيروا لَهُم دَفائِنَ العُقول»، همین است. «يَستَأدوهُم ميثاقَ فِطرَتِه» یعنی آن سرشت نهفته انسانی را در اینها بیدار می‌کردند و آن را وادار می‌کردند به تحرّک و هدایتگری عملیّات و اقدامات انسان‌ها؛ امام این جوری از اینجا شروع کردند... این حرکت‌آفرینی، این تحریک غریزه‌های معنوی و فطرت و سرشت انسانی از راه درس اخلاق و تذکّر و آماده کردن دل‌ها، شیوه امام بزرگوار بود؛ از اینجا ایشان شروع کردند تا ایجاد تحوّل در سطح وسیع یک ملّت؛ چه در دوران مبارزات... و چه بعد از پیروزی انقلاب، ایشان به معنای واقعی کلمه در ملّت ایران تحوّل ایجاد کردند»[۱].

بنابراین لازم است که انقلاب امام خمینی را به مثابه سلوک جامعه مورد بازشناسی قرار دهیم. چنان‌که امام در فرازهای پایانی وصیت‌نامه خود، برایمان چنان از این انقلاب می‌گوید که یک استاد برای شاگردانش از راه و رسم سلوک توحیدی. ایشان به‌عنوان محور و مقتدای جامعه (که در معنای امام ذکر کردیم) و معلم و استاد سیروسلوک توحیدی امت، در وصیتنامه خویش و در بیانی تاریخی خطاب به همه نسل‌های بعد، افق حرکت امت اسلامی به رهبری

۱. ۱۳۹۹/۰۳/۱۴؛ سخنرانی تلویزیونی به مناسبت سی‌ویکمین سالگرد رحلت امام خمینی ﷺ.

خویش را چنین تبیین نمود:

«یک مرتبه دیگر در خاتمه این وصیتنامه، به ملت شریف ایران وصیت می‌کنم که در جهان حجم تحمل زحمتها و رنجها و فداکاریها و جان نثاریها و محرومیتها مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علوّ رتبه آن است، آنچه که شما ملت شریف و مجاهد برای آن بپاخاستید و دنبال می‌کنید و برای آن جان و مال نثار کرده و می‌کنید، والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد؛ و آن مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن است که اساس خلقت و غایت آن در پهناور وجود و در درجات و مراتب غیب و شهود است؛ و آن در مکتب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - به تمام معنی و درجات و ابعاد متجلی شده؛ و کوشش تمام انبیای عظام - علیهم سلام الله - و اولیای معظم - سلام الله علیهم - برای تحقق آن بوده و راهیابی به کمال مطلق و جلال و جمال بی‌نهایت جز با آن میسر نگردد. آن است که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده، و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود برای هیچ موجودی در سراسر خلقت در سرّ و عَلن حاصل نشود»[1].

---

۱. صحیفه امام، ج۲۱، ص۴۴۹.

هدف انقلاب؛ والاترین هدف

امام به همه مجاهدان و خدمتگزاران راه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی توجه می‌دهد که هدف انقلاب در همان افق سلوک است: «مکتب الوهیت به معنی وسیع آن و ایده توحید با ابعاد رفیع آن...» و این راه «والاترین و بالاترین و ارزشمندترین مقصدی است و مقصودی است که از صدر عالم در ازل و از پس این جهان تا ابد عرضه شده است و خواهد شد» و غایت این انقلاب همان است که «کوشش تمام انبیای عظام و اولیای معظم برای تحقق آن بوده»؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾.

«تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم. ما بر سر شهر و مملکت با کسی دعوا نداریم. ما تصمیم داریم پرچم «لا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰه» را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم.»[1]

مجاهدان انقلاب؛ برترین مجاهدان

توصیف امام درباره مجاهدان راه انقلاب و ارزش تلاش‌های ایشان، همان توصیف سالکان توحیدی و راهیان کوی محبوب است و اوج ارجمندی راهی که در پیش گرفته‌اند: «و آنچه برای خاکیان از سیر در آن حاصل می‌شود، برای

---

۱. صحیفه امام خمینی، ج۲۱، ص۸۷.

هیچ موجودی در سراسر خلقت در سرّ و عَلَن حاصل نشود». امام به ما تذکر می‌دهد که تلاش در راه به ثمر رساندن اهداف این انقلاب، همان تلاشی است «که خاکیان را بر ملکوتیان و برتر از آنان شرافت داده». اگر مجاهده در همان افق سلوک است، پس مجاهدان انقلاب مرزداران حریم حقیقت معنای توحید و ولایتند و همه رنج‌ها و سختی‌ها و جانبازی‌ها و سختی‌هایی که در این راه تحمل می‌کنند، مزد و پاداشی درخور این مقام دارد. چراکه بنا بر روایات، بالاترین مرتبه مجاهده برای مرزداران حریم توحید و ولایت است؛ البته قصورها و تقصیرها در اعتلای کلمه توحید و ولایت هم عتاب و مجازاتی به همان شدت دارد.

انقلاب از عمق جان

امام به ما توجه می‌دهد که مبارزه و جهاد برای انقلاب، از عمق جانمان آغاز می‌شود و نیرو می‌گیرد. به بیان دیگر، همان طور که حرکت سالک از «یقظه» و «توبه» درونی او شروع می‌شود و هر مرحله از سیر او توبه و یقظه‌ای جدید می‌طلبد ، انقلابی بودن هم از انقلاب جان و دل آغاز می‌گردد و ادامه می‌یابد. به بیان دیگر می‌توان گفت که مجاهدت مردان و زنان انقلابی در عرصه‌های متنوع فرهنگی و سیاسی و علمی و اقتصادی و... اگر با بصیرت و توجه توحیدی همراه باشد، سیری است که موجب

کمالات توحیدی برای مؤمنان انقلابی در «مدارج اسلام و ایمان» می‌شود و ایشان را به عالی‌ترین آن مدارج رهنمون می‌سازد. این حقیقت راهی است که امام خمینی﵀ پیش روی هریک از مسلمانان و آزادی‌خواهان عالم، به ویژه ایران گشوده است.

از سوی دیگر، جامعه نیز سیری دارد؛ با انقلاب گویی یقظه و توبه نموده است و در سال‌های بعد و با تحولات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی، احوالش دگرگون می‌شود؛ اوج می‌گیرد یا سقوط می‌کند.

«انقلاب یک امر مستمر است؛ یک امر دفعی نیست که بگوییم در تاریخ فلان، مثلاً یک حادثه‌ای اتّفاق افتاد، یک عدّه‌ای به خیابان آمدند، ده روز، بیست روز، دو ماه، شش ماه طول کشید و حکومت سرنگون شد؛ انقلاب این است؛ نه، این انقلاب نیست؛ این یک بخشی از انقلاب است. انقلاب یک حقیقت ماندگار و حقیقت دائمی است. انقلاب یعنی دگرگونی؛ دگرگونی‌های عمیق در ظرف شش ماه و یک سال و پنج سال به‌وجود نمی‌آید؛ علاوه بر اینکه اصلاً دگرگونی و صیرورت -یعنی حالی به حالی شدن، تحوّل- اصلاً حدّ یقف ندارد؛ هیچ‌وقت تمام نمی‌شود؛ انقلاب یعنی این. انقلاب یک امر دائمی است... ﴿اَلآ اِلَی اللهِ تَصیرُ الاُمور﴾ این همان صیرورت به سمت خدا[است]. صیرورت یعنی حالی به‌حالی شدن، چیزی در باطن ذات خود تغییر ایجاد کند و روزبه‌روز

بهتر بشود؛ این را می‌گویند صیرورت؛ بشر به سمت خدا صیرورت دارد و جامعه مطلوب اسلامی آن است که این صیرورت در آن وجود داشته باشد؛ این صیرورت تمام نشدنی است؛ همین طور به‌طور دائم ادامه دارد؛ انقلاب این است.»[۱]

صدور انقلاب؛ هدایت توحیدی

بدین ترتیب، صدور انقلاب به ملت‌های جهان و نیز انتقال ارزش‌های انقلابی به نسل‌های بعد نیز باید از همین منظر تبیین و تشریح گردد. جنس انقلابی‌گری «هدایت‌گری» است. باید فطرت مردمان را مخاطب قرار داد و لاجرم آن کسی در این عرصه موفق است که پیامش از فطرتش برخاسته باشد.

موفقیت حرکت‌های تبلیغی شخصیت‌هایی چون شیخ زکزاکی در نیجریه با این مبنا قابل تفسیر و فهم است. صدور موفق روح و جان انقلاب اسلامی به کشورهای محور مقاومت، دقیقاً به دلیل پیروی از این خط بوده است. چنان‌که می‌بینیم ایشان نیز مانند بسیجیان دفاع مقدس، پرچم‌داران فرهنگ جهاد و شهادت‌طلبی شده‌اند و جان‌هایشان شیفته ولایت است.

---

۱. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه؛ ۹۴/۰۶/۲۵.

لوازم حرکت انقلاب اسلامی به سوی اهداف توحیدی خویش

صبر و استقامت

وقتی هدف و مسیر انقلاب چنان خطیر باشد، «حجم تحمل زحمت‌ها و رنج‌ها و فداکاری‌ها و جان‌نثاری‌ها و محرومیت‌ها» را باید در این سطح انتظار داشت؛ چراکه «مناسب حجم بزرگی مقصود و ارزشمندی و علوّ رتبه آن است» و این همان هشدار و انذاری است که اساتید راه سیروسلوک به شاگردان خود می‌دهند؛ که خداوند طالبان درگاهش را در کوران مصائب و مشکلات مرحله به مرحله تصفیه و غربال می‌کند: «إِنَّ أَشَدَّ اَلنَّاسِ بَلاَءً اَلْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ اَلَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ اَلْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ.»[1]

تا شدم حلقه‌به‌گوش در میخانهٔ عشق
هر دم آید غمی از نو به مبارک بادم[2]

پس سالکان این راه نیز باید صبر و استقامتی درخور آن داشته باشند. باید توجه داشته باشند که شیاطین عالم همه توان خود را در برابر ایشان به‌کار می‌گیرند و از همه ابزارهای خود استفاده می‌کنند؛ از جنگ و ترور و تحریم

---

۱. «همانا که بلاکش‌ترین مردم انبیا هستند؛ پس از آنها جانشینان و پیروانشان و سپس به ترتیب کسانی که نزد خدا مقامی ارجمندتر دارند» (الکافي، ج۲، ص۲۵۲).
۲. دیوان حافظ، غزل ۴۲۹.

گرفته تا تهاجم فرهنگی و ایجاد آشوب و...

در هر ابتلاء و امتحان، آنانی که نتوانستند با سلوک توحیدی انقلاب همراه باشند ریزش می‌کنند ﴿فَلَمَّا فَصَلَ طالُوتُ بِالْجُنُودِ قالَ إِنَّ اللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمَّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجالُوتَ وَجُنُودِهِ﴾؛ اما آنها که می‌مانند کارآزموده‌تر و مصمم‌تر به راه ادامه می‌دهند: ﴿قالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللهِ وَ اللهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾[1].

عزم و اراده

همان‌طور که میزان پیشرفت سالک بستگی به میزان عزم و استقامت او در میدان جهاد اکبر دارد، موفقیت ملت در پیروزی انقلاب نیز بستگی به میزان مقاومت و پایمردی

---

۱. «و هنگامی که طالوت سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند شما را به وسیله یک نهر آب آزمایش می‌کند؛ آنها (که به هنگام تشنگی) از آن بنوشند از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش سالم به‌در آمدند) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود ناراحت شدند و عده‌ای) گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با (جالوت) و سپاهیان او را نداریم.» اما آنها که می‌دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز ایمان داشتند) گفتند: «چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند با صابران و استقامت‌کنندگان) است.» (البقرة، ۲۴۹).

ایشان در میادین جهاد اکبر و اصغر دارد: «بعضی از مشایخ ما -اطال الله عمره- می‌فرمودند که عزم جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است. و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم اوست...»[۱و۲]. و عزم و اراده انسان‌ها با مرتبه یقین آنان به توحید و ولایت رقم می‌خورد. بنابراین برای ادامه راه امام امت رحمه‌الله باید دائماً روح توحید و معنویت به جامعه دمیده شود ﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون ﴿۱۶۹﴾ فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُون﴾[۳].

مراقبه دائمی

مراقبه مهم‌ترین رکن سیروسلوک توحیدی است. چنان‌که سالک هرچه در مراتب سلوک پیش می‌رود، حملات و مکر شیطان ظریف‌تر و لطیف‌تر می‌گردد و مراقبه و بصیرتی دقیق‌تر و متناسب با آن مرتبه را باید داشته باشد.

---

۱. تهذیب نفس و سیرو سلوک از دیدگاه امام خمینی، ص۳۶۳.
۲. ن.ک: کتاب شهید، ص۲۲۳: عزم و اراده جدی و استقامت در راه شهادت.
۳. «و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند [و سرانجام به شرف شهادت نایل می‌شوند] شادی می‌کنند، که نه بیمی بر آنان است ونه اندوهگین می‌شوند» (آل‌عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰).

نیروهای انقلابی نیز باید به همین شدت به مراقبه اهتمام داشته باشند. هر مقدار انقلاب در اعتلای کلمه توحید پیشتر می‌رود، مکر مکاران و دشمنان انقلاب ظریف‌تر و پیچیده‌تر می‌گردد و نیروهای انقلاب باید با بصیرتی الهی و عمیق‌تر راه را از چاه تشخیص دهند و ناخواسته در زمین شیطان حرکت نکنند. طبعاً در این میدان هرچه موقعیت و مسئولیت شخص خطیرتر، مراقبه نیز باید شدیدتر باشد؛ چنان‌که اساتید اخلاق به شاگردان دستور می‌دهند که در زمان‌ها و مکان‌های مهم و حساس (مثل ماه‌های رجب، شعبان و رمضان یا اماکن مقدسه که توجه و حضور قلب در آنها شرط موفقیت و بهره‌مندی است) بر شدت مراقبه باید بیفزایند.

«مشکل‌تر از انقلابی بودن و گرایش انقلابی داشتن، انقلابی ماندن است؛ چه فرد، چه جمع.»[1] «برای اینکه بتوانیم خودمان را انقلابی نگه داریم باید چه کار کنیم؟ توصیه بنده این است که باید مراقبه کنیم، باید حساب‌کشی کنیم از خودمان. مراقبه دائمی لازم است. ما انسان‌ها ضعیفیم، در معرض خطریم، در معرض لغزشیم؛ مراقب باشیم»[2].

در مباحث قبل پیرامون معنای قرآنی «ملأ قوم» و نقشی

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ ۱۴۰۱/۰۳/۰۴.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در ارتباط تصویری با نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ ۱۴۰۰/۰۳/۶.

که ایشان در برابر دعوت انبیای الهی علیهم‌السلام داشتند سخن رفت. در اینجا ذکر این مطلب ضروری است که افرادی که در جامعه اسلامی ما در جایگاه ملأ قوم قرار گرفته‌اند، باید مراقبه‌ای دوچندان داشته باشند؛ چراکه ایشان سرمشق مردم هستند و گناه کسانی که به‌واسطه خطای ملأ قوم به بیراهه می‌افتند، به حساب پیرو و الگو هردو نوشته می‌شود. ﴿قالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّما دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَها حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فيها جَميعاً قالَتْ أُخْراهُمْ لِأُولاهُمْ رَبَّنا هؤُلاءِ أَضَلُّونا فَآتِهِمْ عَذاباً ضِعْفاً مِنَ النَّارِ قالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَ لكِنْ لا تَعْلَمُون﴾[1].

«در سطح داخلی، انقلاب اکنون در مرحله‌ای است که می‌توان آن را دوران «جهاد اکبر» نامید که دورانی است بسیار سخت، بسیار خطرناک و همه انقلاب‌ها این دوران را قاعدتاً تجربه می‌کنند و شاید بشود گفت که اکثر انقلابها در این دوران دچار لغزش و انحطاط می‌شوند. و شاید تعجب کنید اگر عرض کنم که انقلاب عظیم تاریخی نخستین اسلام در چنین دورانی بود که بیشترین نیروی خود را از دست داد.

---

۱. «خدا می‌فرماید: شما هم در میان گروه‌هایی از جن و انس که پیش از شما بودند در آتش درآیید، هرگاه گروهی وارد شوند، هم مسلکان خود را لعنت کنند تا آنکه همه آنان با خفت و خواری در آتش جمع شوند، آنگاه پیروانشان درباره پیشوایانشان گویند: پروردگارا! اینان ما را به گمراهی کشیدند، پس عذابشان را از آتش دوچندان گردان؛ خدا می‌فرماید: برای هرکدامتان دوچندان است، ولی نمی‌دانید.» (الأعراف، ۳۸).

بلی دوران جهاد اکبر یعنی دورانی که شور و هیجان اولیه انقلاب تا حدود زیادی فرو نشسته، ضمناً موفقیتهایی هم بدست آمده و چهره راحت زندگی، خود را به بسیاری نشان داده و چرب و شیرین زندگی در دهانهایی مزه کرده است. این، آن دوران خطرناک است.»[۱]

امیدواری به خداوند

ناکارآمدی‌ها و شکست‌ها باید مایه محاسبه باشد و نه بستر یأس. سالک به وعده‌های الهی یقین دارد و همه امیدش نه به دست‌های ناتوان و عجز خود، که دائماً به فقر خود معترف است؛ بلکه او با قدم توکل و اعتماد به غنا و نصرت حق حرکت می‌کند و همه امیدش به وعده صادق الهی است ﴿وَالَّذِينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِين﴾[۲]. به خلاف اهل کفر و نفاق که وعده شیطان را -که فقر و شکست و ناامیدی است- باور کرده‌اند: ﴿الشَّيْطانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشاءِ﴾[۳] و دائما با افسردگی شکست‌ها را بزرگ جلوه می‌دهند و در عین آنکه قدمی برای انقلاب برنمی‌دارند، دائماً بذر ناامیدی را در جامعه می‌پاشند و از

---

۱. مقام معظم رهبری، پیام به نشست سالانه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان، ۱۳۷۴/۰۲/۰۶.

۲. «و کسانی که برای ما کوشیدند، بی‌تردید آنان را به راه‌های خود راهنمایی می کنیم؛ و یقیناً خدا با نیکوکاران است.» (العنکبوت، ۶۹).

۳. «شیطان، شما را از تهیدستی و فقر می‌ترساند، و شما را به کار زشت امر می‌کند» (البقرة، ۲۶۸).

ترس تحقق وعده شیطان از ادامه سیر دست می‌کشند.

دشمن‌شناسی

وقتی شدت دشمنی‌ها با نظام و انقلاب از منظر سلوک توحیدی بررسی و تحلیل شود، به‌خوبی روشن می‌گردد که هرچه هدف والاتر و مقصود انقلاب عالی‌تر، سطح درگیری با شیاطین جنی و انسی نیز شدیدتر می‌شود. ایشان در قدم به قدم این مسیر در کمین نشسته‌اند و از هر سو تیری روانه می‌کنند و از همه لشگریان و ابزارهای نظامی و اقتصادی و امنیتی و فرهنگی و... خود استفاده می‌کنند تا مگر راهیان این مسیر توحیدی را بازدارند و از مسیر ولایت کنار زنند؛ ﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۝١٦ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾[1].

که برای شیاطین چه چیزی ناگوارتر و غیرقابل تحمل‌تر از احیای کلمه توحید و برافراشتن پرچم ولایت در اقصی نقاط عالم!

اینکه خداوند در آیات قرآن بیش از آنکه بر صفات و خصوصیات راهیان ولایت تأکید نماید از شیطان و جنود و

---

۱. «گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می کنم! سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها به سراغشان می‌روم؛ و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت! (اعراف، ۱۶ و ۱۷).

حزب او سخن می‌گوید، نشانه عمق خطر دشمنان طریق ولایت است؛ زیرا جوهره خلقت انسان با ولایت و مقام خلافت‌اللّهی شکل گرفت و اگر موانعی برای این سیر نباشد، انسان‌ها به‌طور طبیعی به‌سوی توحید گرایش فطری دارند. اما این تلبیس‌ها و اغوائات شیطان و جنود او است که مانع طریق هدایت است.

در این میان برخی دشمنان ولایت در لباس کفر جلی و آشکار هستند و در مبارزه با اسلام و نهضت‌های الهی شمشیر را از رو بسته‌اند و مبارزه علنی می‌کنند؛ اما خطرناک‌تر از این دسته، دشمنان پنهانی هستند که در لباس دوست، منافقانه در داخل امت اسلام زندگی می‌کنند و از مواهب جامعه دینی بهره‌مندند، اما از پشت خنجر می‌زنند. در طول تاریخ پرفرازونشیب اسلام هیچ دشمنی خطرناک‌تر از منافقان برای امت نبوده است: ﴿إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً﴾[1]. بیش از نیمی از آیات قرآن پیرامون همین طایفه در رنگ‌های مختلف و بیان ترفندهای گوناگون آنان است. اگر مبارزه با کفر جلی تنها به قدرت نظامی وابسته است، مبارزه با کفر خفی بیش از قدرت نظامی به بصیرت و عمیق‌نگری دینی وابسته است.

---

۱. «منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند؛ و هرگز یاوری برای آنها نخواهی یافت!» (النساء، ۱۴۵).

بصیرت و عمیق‌نگری دینی

اگر پویایی و طراوت انقلاب، به جان‌های بانشاط نیروهای حزب‌اللهی و سیروسلوک ایشان در روح و باطن دین است، دشمن نیز همین روح و باطن دین را نشانه گرفته. ظواهر اسلامی خطری برای شیاطین عالم ندارد. طی طریق در این راه خطیر بصیرت و علم و عمیق‌نگری درخوری می‌طلبد و کوچک‌ترین لغزش و قصور یا تقصیر، عقوبت عادی ندارد و شکست‌ها و کاستی‌های آن به پای اسلام نوشته می‌شود و انبوهی از توده مردم را نسبت به اسلام زده می‌کند.

با تنقیح مناط می‌توان روایاتی که درباره علمای سوء وارد شده را بر کارگزاران نالایق یا فاسد نظام اسلامی نیز وارد دانست؛ چنان‌که از امام عسکری علیه‌السلام نقل شده: «عنه علیه‌السلام في صِفَةِ عُلَماءِ السَّوءِ: هُم أَضَرُّ عَلَى ضُعَفاءِ شيعَتِنا مِن جَيشِ يَزيدَ عَلَى الحُسَينِ بنِ عَلِيٍّ عليهما السلام وَأَصحابِهِ، فَإِنَّهُم يَسلُبونَهُمُ الأَرواحَ وَالأَموالَ، وَهَؤُلاءِ عُلَماءُ السَّوءِ النّاصِبونَ المُتَشَبِّهونَ بِأَنَّهُم لَنا مُوالونَ، ولِأَعدائِنا مُعادونَ، يُدخِلونَ الشَّكَّ وَالشُّبهَةَ عَلَى ضُعَفاءِ شيعَتِنا فَيُضِلّونَهُم وَيَمنَعونَهُم عَن قَصدِ الحَقِّ المُصيبِ»؛ امام علیه‌السلام در توصیف علمای سوء فرمود: آنان برای شیعیان ناتوان ما، از سپاه یزید بر امام حسین علیه‌السلام و یارانش زیان‌بارترند؛ چون آنان تنها جان و مال ایشان را رُبودند؛ امّا دانشمندان بدکرداری که با ما دشمن‌اند، ولی خود را دوستان ما و دشمنِ دشمنان ما نشان می‌دهند،

شک و شبهه را بر دل‌های شیعیان ناتوان ما وارد می‌کنند و ایشان را گمراه کرده، از پی‌جویی حق و حقیقت بازمی‌دارند[۱].

حال سوال اینجاست که مراد ما از سطحی‌نگری و راه علاج آن چیست؟

سخن پایانی: سطحی نگری و بسنده نمودن به ظواهر، تهدید اساسی انقلابی گری

به تعبیر استاد علامه طباطبایی رحمه‌الله «مسلمانان به این درجه از انحطاط و سقوط اخلاقی و فرهنگی نرسیدند، مگر به خاطر همین که به انجام تشریفات ظاهری اکتفا نموده و از روح دین و باطن امر آن بی‌خبر ماندند»[۲].

همه اهتمام رهبران انقلاب اسلامی احیای روح توحیدی جامعه بشری و گشودن راه تعالی معنوی و روحانی او به‌سوی ملکوت است؛ که اگر این مهم تحقق یابد، معیشت و این زندگی دنیوی او هم در پی آن آباد و بساط طاغوت‌های زمان هم برچیده می‌گردد.

سطحی‌نگر بودن از عوارض استقرار نفس در این دنیای مادی -که ظاهری‌ترین عوالم هستی است- و در پی آن اکتفا کردن به ظاهر دین و غفلت از عالم ملکوت است:

---

۱. الاحتجاج، ج۲، ص۵۱۲، ح۳۳۷.

۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج۲، ص۳۵۳.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾[۱].

هر مقدار که نفس انسان با مراتب پست و حیوانی خود بیشتر انس بگیرد و محبت دنیا و گرایش‌های حیوانی بیشتر او را گرفتار سازد، قهراً بیشتر گرفتار لوازم آن می‌گردد که مهم‌ترین آن سطحی‌نگری است.

آن‌گاه که حقیقت معنوی حرکت سیاسی اسلام و حقیقت معنای جمهوری اسلامی را تفسیر و تحلیل می‌کنیم، درمی‌یابیم که هیچ تهدیدی بزرگ‌تر از سطحی‌نگری و عرفی‌گرایی در برابر جمهوری اسلامی وجود ندارد. کما اینکه در برابر نظام اسلامی نبی مکرم اسلام ﷺ نیز همین امر تهدید اصلی بود و سبب شد آن‌چه از ابتلائات و مصائب بر سایر امم و ادیان رفته بود بر امت اسلام نیز وارد آید.

آنچه نظام را در برابر دسیسه‌گری دشمنان خارجی و فتنه‌انگیزی معاندان داخلی حفظ می‌کند، چنگ زدن به روح و حقیقت انقلاب اسلامی است. از سوی دیگر، هرجا که حرکت انقلاب دچار آسیب یا ضعف شد، به‌خاطر ابتلا به سطحی‌نگری و نداشتن بصیرت دینی بود: «بعد از رحلت امام، ما هرجا انقلابی عمل کردیم پیش رفتیم و هرجا از انقلابی‌گری و حرکت جهادی غفلت کردیم، عقب ماندیم و ناکام شدیم»[۲].

---

۱. «[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت بی‌خبرند.» (الروم، ۷).

۲. «امام راه را به ما نشان داد، معیارها و شاخصها را به ما نشان داد، هدفها

اگر روح سلوکی که امام در جان جمهوری اسلامی دمید به خاموشی گراید، حیات معنوی انقلاب از مقام عالی و موقعیت واقعی خود تنزل نموده، نظام تبدیل به رژیمی اجتماعی مشابه دیگر حکومت‌های عالم می‌گردد و نورانیت اسلام که به‌دست امام راحل در روح جامعه ما دمیده شد به تاریخ سپرده می‌شود. به تعبیر استاد علامه

را برای ما مشخّص کرد و خود او حرکت را آغاز کرد. ما تا امروز به برکت حرکت در جهت انقلاب، دستاوردهای زیادی پیدا کرده‌ایم امّا هنوز تا آن هدفها فاصله بسیار زیاد است. میتوانیم به آن هدفها برسیم، مشروط بر اینکه این قطار بر روی همین ریل حرکت کند؛ بر روی ریلی که امام، قطار جامعه‌ی اسلامی را به حرکت درآورد. بعد از رحلت امام، ما هرجا انقلابی عمل کردیم پیش رفتیم و هرجا از انقلابیگری و حرکت جهادی غفلت کردیم، عقب ماندیم و ناکام شدیم؛ این یک واقعیّتی است. بنده در این سالها خودم مسئول بودم؛ اگر تقصیری در این مطلب باشد، متوجّه این حقیر هم هست؛ هرجا انقلابی بودیم، جهادی حرکت کردیم، بر روی آن ریل حرکت کردیم، پیش رفتیم؛ هرجا کوتاهی کردیم و غفلت کردیم، عقب ماندیم. میتوانیم برسیم به شرط اینکه انقلابی حرکت کنیم و انقلابی پیش برویم. مخاطب این سخن، نسل امروز و نسل فردا و نسل فرداهای بعد است؛ مخاطب این سخن، همه ما هستیم؛ مسئولان مخاطبند؛ فعّالان سیاسی، فعّالان فرهنگی، فعّالان اجتماعی، همه مخاطب این سخنند؛ جوانان، دانشگاهیان، حوزویان، پیشه‌وران، روستاییان، شهریان، همه مخاطب این سخنند؛ همه باید بدانند می‌توان این راه را با شیوه انقلابی حرکت کرد و آن‌وقت، پیشرفت قطعی است؛ و می‌توان به شیوه دیگری حرکت کرد و آن‌وقت سرنوشت سرنوشت رقّت‌آوری خواهد بود. امام تعبیر رایجی داشتند، مکرّر در مواردی می‌گفتند: «اسلام سیلی خواهد خورد». اگر راه را عوض کردیم، ملّت ایران سیلی خواهد خورد، اسلام هم سیلی خواهد خورد.» (بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی رحمه‌الله، ۱۴ خرداد ۹۵)

طباطبایی رحمه‌الله: «هر طریقه و رژیمی -اگرچه طریقه دینی باشد- همین که خاصیت مادیت به خود گرفت، جبراً وارد جریان جهانی شده، محکوم قوانین طبیعت گردیده، مانند سایر پدیده‌های جهان ماده عمری خواهد داشت و حالات مختلف کودکی و جوانی و پیری را طی نموده، روزی خواهد درگذشت. آنچه در جهان پایدار بوده و گذران نیست، معنویات منزّه از ماده و بیرون از سلطه طبیعت است که مرگ و میر ندارد و همیشه -کم یا زیاد- با انسانیت همراه است.»[1]

جامعه ایمانی در هر موقعیت و مقیاسی، از خانواده گرفته تا امت، حول حقایق توحید محقق شده و سامان می‌یابد. عالی‌ترین جلوه حقایق توحیدی ولایت است و از این نظر، نهادینه شدن توحید در جامعه ایمانی -که کمال آن محسوب می‌شود- به معنای نهادینه شدن ولایت در آن است.

واضح است که منظور از ولایت در این بحث، صورت‌های ظاهری و حکومتی آن نیست؛ چراکه این موارد، همگی شئون گوناگون حقیقت ولایت‌اند و نه حقیقت آن. آیات قرآن کریم و روایات مربوطه در اشاره به حقیقت ولایت و کیفیت حضور و ظهور آن از لفظ «روح» استفاده کرده‌اند.

روح همان حقیقتی است که تمام حیات و کمالات و تعالی شیء به آن است و بدون حضور آن، فقط لاشه‌ای بی‌نام و بی‌ارزش و بیهوده باقی می‌ماند. به همین جهت

۱. رسالت تشیع در دنیای امروز، ص۷۶.

است که قرآن کریم در اشاره به مقام ولایت، لفظ روح را به کار برده است. نهادینه شدن ولایت در جامعه ایمانی، به مثابه برخوردار شدن آن از «روح» است؛ چنان‌که پیش از دمیدن روح، تمام ارکان جامعه و همه فعالیت‌های اجتماعی، موجود بی‌ارزش و بیهوده‌ای بیش نیست. اگر جمهوری اسلامی می‌خواهد «جمهوری اسلامی امام» بماند و پویایی و سرزندگی خود را حفظ کند و دچار فرتوتی و خمودی نگردد، باید این روح را در خود حفظ و تقویت کند.

«امام بزرگوار، روح جمهوری اسلامی است؛ اگر این روح از جمهوری اسلامی گرفته بشود و مورد بی‌توجّهی قرار بگیرد، نقشی بر دیوار باقی خواهد ماند»[۱].

سطحی‌نگری در ولایت‌مداری

رابطه حقیقی امت اسلام و امام، که حقیقتی معنوی و توحیدی است، نباید به روابط ظاهری سلسله مراتب مدیریتی نظام اسلامی یا قرابت‌های سببی و نسبی فرو کاسته شود. تقلیل آن رابطه حقیقی توحیدی به مناسبات رسمی، انحراف از معنای راستین رابطه «امام و امت» است و نظام اسلامی را به کالبدی بی‌روح مبدل می‌سازد؛ بلکه زمینه ظاهرسازی و سطحی‌نگری را فراهم می‌آورد که از مهم‌ترین تهدیدها برای جامعه اسلامی است. به همین

۱. بیانات در مراسم سی‌وسومین سالگرد رحلت امام، ۱۴ خرداد ۱۴۰۱.

دلیل این مهم یکی از اساسی‌ترین شئون پاسداری از نظام و انقلاب اسلامی است و باید نسبت به آن، کمال حساسیت را مبذول داشت.

پس از گذشت ۴۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، لازم است که معنای راستین ولایی بودن و ولایت‌مداری در فرهنگ سیاسی جامعه اسلامی ایران تذکر داده شده و تبیین گردد. بحث و فحص در ظاهر بیانات رهبران معظم انقلاب، و صورت‌بندی و تفسیر آن‌ها بر اساس اولویت‌های هر دوره، یا بنا بر ذائقه‌ی سیاسی گروهی، یا بر اساس منظرهای تخصصی مدیریتی یا هر چارچوب دیگری، نتیجه‌ای جز غفلت از روح کلام و غرض اصلی بیانات و نیز مراء و جدال و اختلافات ظاهری ندارد:

﴿فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾[1]

تا رابطه حقیقی میان مؤمنان و توحید برقرار نگردد پیروی حقیقی از ولایت میسور نخواهد بود. پیروی از رهبری، آن‌گاه که مدعی آن در سیر به سوی توحید گام بر نمی‌دارد ادعایی ظاهری است ولو آن‌که مدعی، سابقه مجاهدت‌های فراوان داشته باشد. هم تاریخ ۵۰ سال

---

۱. «در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید خدا آن را می‌داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه، پرهیزکاری است! و از من بپرهیزید ای خردمندان!» (بقره: ۱۹۷).

نخست پس از رحلت پیامبر اعظم ﷺ و هم تاریخ ۳۴ سال پس از رحلت امام امت رحمه‌الله گویای این مطلب است. در میان دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان امروز نظام اسلامی چه بسیارند کسانی که سوابق مجاهدت دارند یا روزگاری فریادهای آتشین دفاع آنان از ولایت، گوش‌ها را می‌آزرد.

قرب اعتباری نسبت به رهبری جامعه اسلامی، از هر نوعی که باشد فرصت و نعمتی است برای پیروی نه نشانه پیروی، و به همین دلیل از اقرباء انتظار مضاعفی می‌رود:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾[1]

چه‌بسا یک مادر خانه‌دار، یا یک مغازه‌دار ساده، یا یک دانش‌آموز یا دانشجو که نه شهرتی دارد، نه مکنتی و نه امتیازی و قدرتی، از صاحبان قدرت تصمیم‌گیری و مدیریت در سلسله مراتب نظام اسلامی -که به واسطه قرابت ظاهری و اعتباری، مدعی پیروی از رهبری‌اند- به رهبری نزدیک‌تر باشد. پیرو حقیقی کسی است که با حقیقت پیام رهبران انقلاب که همانا دعوت به کلمه توحید است مأنوس باشد، در راستای آن گام بردارد و سراسر زندگی‌اش را صبغه الهی دهد.

این معنا باید مورد توجه همه جریان‌های سیاسی و همه مسئولین نظام اسلامی قرار گیرد. معنای حقیقی التزام به اصل ولایت فقیه جز این نیست و هر گونه بی‌توجهی

---

۱. «ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید» (احزاب، ۳۲).

نسبت به این معنا خسارت‌بار است؛ خسارتی که نخست متوجه سرنوشت مدعیان ظاهری خواهد بود و سپس گریبان جامعه را هم خواهد گرفت:

﴿وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾[1]

نوع مواجهه مدیران با مسائل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و غیره نیز می‌بایست دایر مدار همین نگاه باشد. آن‌گاه که نیت الهی شد و فعالیت، سلوکی به سوی توحید گردید، اختلاف‌ها جای خود را به وحدت کلمه می‌دهند و کار در نظام اسلامی، مجاهدت فی سبیل‌الله به حساب می‌آید، و در غیر این صورت به نام ولایت و به اسم مجاهدت، مدعیان مراتب کدورت و شقاوت را طی می‌کنند و کفر و نفاق خود را صیقل می‌دهند.

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾[2]

جبران خلأهای معنوی و تربیت روحانی همگان، به

---

۱. «و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ (بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند.) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد!» (انفال، ۲۵).

۲. «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی! خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند (و به گفته خود ایمان ندارند)» (منافقون، ۱).

ویژه جوانان و نوجوانان‌مان برای درک این معارف و تبدیل شدن به شهروندان و کارگزاران خدوم و راستین نظام اسلامی از اولویت‌های مورد مطالبه رهبر انقلاب است. ایشان در بیانیه گام دوم -که به‌عنوان نقشه راه آینده انقلاب تلقی می‌شود- به این مهم پرداخته‌اند:

«معنویّت و اخلاق، جهت‌دهنده همه حرکت‌ها و فعّالیّت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است؛ بودن آنها، محیط زندگی را حتّی با کمبودهای مادّی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتّی با برخورداری مادّی، جهنّم می‌آفریند. [...] شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هرچه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومتها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویّت، البتّه با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومتها نمیتوانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، امّا اوّلاً خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند، و ثانیاً زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی دراین‌باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانونهای ضدّ معنویّت و اخلاق، به شیوه‌ی معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنّمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنّمی کنند.»[1]

در یک کلام، سطحی‌نگری در ولایت‌مداری باید جای

---

۱. بیانیه گام دوم انقلاب.

خود را به بصیرت دینی نسبت به امر ولایت دهد و این امر، شاهراه تبیین و تحقق حقیقت انقلاب اسلامی و تجلی گوهر نظام جمهوری اسلامی است. جوانان مؤمن جامعه ما باید مبلّغ و تبیین‌گر این معنا باشند، به مدعیان سطحی‌نگر در هر لباس و مقامی تذکر بدهند و آحاد مردم را -به تناسب مرتبه درک‌شان- از این خطر مطلع کنند. باشد که بعون الله تعالی مصداق صدر این آیه شریفه باشیم و مبادا که در مسیر ذیل آن قرار گیریم: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾[1].

۱. «و اگر اهل شهرها و آبادیها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم» (اعراف، ۹۶).

منابع و مآخذ:

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن‌علی، علل الشرائع، چاپ اول، ۲جلد، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ه.ق.
۲. ابن بابویه (شیخ‌صدوق)، محمدبن‌علی، معانی الاخبار، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ه.ق.
۳. ابن بابویه (شیخ‌صدوق)، محمدبن‌علی، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، ۴جلد، غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۳ه.ق.
۴. ابن شعبه حرانی، حسن‌بن‌علی، تحف‌العقول، چاپ دوم، غفاری، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ه.ق.
۵. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمدبن‌علی، مناقب آل‌أبی‌طالب ﷺ، چاپ اول، ۴جلد، قم: علامه، ۱۳۷۹ه.ق.
۶. حافظ شیرازی، خواجه‌شمس‌الدین‌محمد، دیوان حافظ، چاپ اول، قدسی، تهران: حیدری، ۱۳۸۱ه.ش.
۷. حسینی‌استرآبادی، شرف‌الدین‌علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة ﷺ، چاپ دوم، تهران: نشر بین الملل، ۱۳۹۸هـ.ش.
۸. خامنه ای ، سیدعلی، پیشوای صادق، چاپ اول،۱ جلد، تهران:انقلاب اسلامی، ۱۳۹۸هـ.ش.
۹. خامنه ای، سیدعلی، انسان ۲۵۰ ساله، چاپ ۹۷م، ۱جلد، تهران، موسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی، صهبا، ۱۳۹۷هـ.ش.
۱۰. خمینی،روح الله، صحیفه امام، چاپ چهارم، ۲۲جلد، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵هـ.ش.
۱۱. شریف الرضی، محمدبن‌حسین، نهج‌البلاغة، چاپ اول، صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۲. صفار، محمدبن‌حسن، بصائرالدرجات فی‌فضائل آل‌محمّد ﷺ، چاپ دوم، کوچه‌باغی، قم: مکتبة‌آیة‌الله‌المرعشی‌النجفی، ۱۴۰۴ه.ق.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی‌تفسیرالقرآن، چاپ پنجم، ۲۰جلدی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ه.ق.
۱۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، رسالت تشیع در دنیای امروز، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، موسوی

همدانی، محمدباقر، چاپ پنجم، ۲۰ جلد، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴هـ.ش.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، رساله الولایه، چاپ اول، ۱جلد، قم: موسسه اهل البیت(علیهم السلام)، ۱۳۶۰هـ.ق.
۱۷. طبرسی، احمدبن‌علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، ۲جلد، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ه.ق.
۱۸. عسکری، مرتضی، نقش ائمه علیهم‌السلام در احیای دین، چاپ سوم، ۲جلد، قم: منیر، ۱۳۸۶هـ.ش.
۱۹.فیاض بخش، محمدتقی، ولایت و امامت از منظر عقل و نقل، ۶جلد، چاپ اول، تهران: فیض فرزان، ۱۳۹۸هـ.ش.
۲۰. فیاض‌بخش، محمدتقی، شهید، چاپ اول، ۱ جلد، تهران: فیض فرزان، ۱۴۰۰ هـ.ش.
۲۱. کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، ۸جلد، تهران: دارالکتب‌الاسلامیة، ۱۴۰۷ه.ق.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، چاپ دوم، ۱۱۰جلد، بیروت: داراحیاءالتراث‌العربی، ۱۴۰۳ه.ق.
۲۳. محمد بن محمد(شیخ مفید)، الارشاد فی معرفه حجج‌الله علی العباد، رسولی محلاتی، سیدهاشم، چاپ دوازدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰هـ.ش.
۲۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ اول، ۸جلد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰هـ.ش.
۲۵. مطهری،مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ۲۸ جلد، تهران: انتشارات صدرا، ۱۴۰۲هـ.ش.
۲۶. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، تهذیب نفس و سیر و سلوک از دیدگاه امام خمینی (س)، چاپ سوم، ۱جلد، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱هـ.ش.
۲۷. پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای مدظله به آدرس khamnei.ir